

بهاران خجسته باد!

سرمقاله

هم گرایی و واگرایی در پروسس جریان های سیاسی جنبش ایران

۱ - ضرورت هم گرایی و وحدت جریان های سیاسی در جنبش ایران:

استاندال می گوید: «کلمات همیشه برای بیان مقاصد نیست و گاهی هم برای پوشاندن مقاصد به کار گرفته می شود.» واژه ها و شعارهای هم گرایی و وحدت و پروسه تجانس- در بین نیروهای جنبش سیاسی ایران و در تاریخ سیاسی جامعه ما از این چنین سرنوشتی برخوردار می باشد، چراکه در زمان هایی که تفرقه و تشتت و واگرایی سکان جنبش سیاسی ایران را به لرزه در آورده است، یک مرتبه به صورت فراگیر در عرصه جنبش سیاسی ایران و در برابر طرح شعارهای هم گرایانه و وحدت خواهانه قرار می گیریم که از هر طرف مطرح می شود. البته پس از مدتی دوباره آب ها که از آسیاب افتاد این شعارها فراموش می شود و هر کس سنگ خود را به سینه می زند و مشاهده می شود که ماجرای تشتت و تفرقه و سکتاریسم به عنوان یک مرض کهنه و استخوان سوز در تاریخ جنبش سیاسی ایران باقی مانده است و تاکنون نه تنها جنبش سیاسی ایران نتوانسته است گامی در جهت تجانس تاکتیکی یا استراتژیکی یا ایدئولوژیکی بردارد، بلکه هر چه پیش تر می رود این فاجعه عمیق تر و «این تیکه صد تیکه» می شود و در همین رابطه است که طرح شعارهای هم گرایانه و تجانس طلبانه و وحدت خواهانه در بین جریان های سیاسی، ما را به یاد این سخن استاندال می اندازد که؛ نکند این شعارهای وحدت خواهانه برای پوشاندن تشتت و تفرقه مزمن درون جنبش سیاسی ایران است؟

ادامه در صفحه ۲

در صفحات دیگر:

- اسلام شناسی - بخش ۱۰ - صفحه ۱۰
- تفسیر سوره انسان - بخش اول - صفحه ۱۵

مبنای فلسفی اندیشه ما - اصل سوم

تکامل - بخش دوم

۴ - هگل و تبیین فلسفی اصل تکامل دینامیک جهان:

مبنای فلسفی و تئوری تکامل دینامیک هگل عبارتند از:

- ۱ - اصل وحدت عین و ذهن.
- ۲ - اصل استنتاجی بودن نظام عالم بر پایه - دلیل و مدلول عقلی- و نه علت و معلول فلسفی.
- ۳ - اصل وحدت وجودی بین - خدا به عنوان روح مطلق و جهان در حال شدن- در تمامی مراحل شدن وجود.

ادامه در صفحه ۱۲

مبنای تئوریک حزب از دیدگاه ما - بخش هفتم

حزب سازمانی، حزب سازمانده، حزب سازمان گر

۱۴ - در پروسه تکوین تشکیلات سازمان گرایانه افقی (که محصول پیوند تشکیلات حزب سازمانده عمودی پیشگام با جنبش های سه گانه دموکراتیک و اجتماعی و طبقاتی می باشد)، رابطه حزب سازمانده با - مردم و جنبش- و نیز مردم و جنبش با حزب سازمانده، متفاوت می باشد (یعنی رابطه حزب پیشگام و مردم و جنبش غیر از رابطه مردم و حزب پیشگام جهت تکوین حزب سازمان گر افقی می باشد) زیرا رابطه حزب پیشگام یا سازمانده با مردم و جنبش یک رابطه عرضی می باشد، اما رابطه مردم و جنبش با حزب پیشگام یا سازمانده یک رابطه طولی است و بر مبنای این دو نوع رابطه سازماندهی و تشکیلات حزب سازمان گر متفاوت می باشد، در خصوص رابطه حزب عمودی سازمانده و مردم بر پایه رابطه عرضی این امر تنها توسط حزب افقی و تشکیلات افقی امکان پذیر می باشد، اما در عرصه رابطه مردم و حزب سازمان گر این موضوع باید توسط تشکیلات عمودی صورت بگیرد و در همین رابطه است که برای تحقق تشکیلات افقی:

ادامه در صفحه ۷

مولوی این گونه اختلافات را در انتهای دفتر دوم مثنوی - صفحه ۳۷۴ سطر ۱۸ به بعد با ذکر مثالی این چنین مطرح می‌کند:

چارکس را داد مردی یک درم	هریکی از شهری افتاده بهم
فارسی و ترک و رومی و عرب	جمله با هم در نزاع در غضب
فارسی گفتا از بین چون وارهم	هم بیا کاین را به انگوری دهیم
آن عرب گفتا معاذ الله لا من	عنب خواهم نه انگور ای دغا
آن یکی که ترک بد گفت ای گوزوم	من نمی‌خواهم عنب خواهم اوزم
آن که رومی بود گفت این قیل را	ترک کن خواهم من استافیل را
در تنازع آن نفر جنگی شدند	که زسر نام‌ها غافل بدند
مشت بر هم می‌زدند از ابلهی	پر بدند از جهل و از دانش تهی
صاحب سر و عزیزی صد زبان	گر بدی آنجا بدادی صلحشان
پس بگفتی او که من زین یک درم	آرزوی جمله‌تان را می‌خرم
چون که بسپارید دل را بی دغل	این درمتان می‌کند چندین عمل
یک درمتان می‌شود چار المراد	چار دشمن می‌شود یک ز اتحاد
گفت هر یکتان دهد جنگ و فراق	گفت من اراد شما را اتفاق

حال پس از این مقدمه یک سوال کلیدی در همین رابطه قابل طرح است که؛ واقعا علت این گونه شعارهای وحدت گرایانه که نمی‌تواند در عرصه جنبش سیاسی ایران دارای فونکسیون مثبتی باشد در چیست؟

در پاسخ اجمالی به این سوال؛ دلیل عمده آن را که عقیم و سترون ماندن این گونه شعارها در عرصه جنبش سیاسی ایران می‌باشد (نه جنبش اجتماعی و جنبش دموکراتیک و جنبش کارگری ایران که در عرصه حرکت همیشه وحدت و هم‌گرایی را به عنوان یک اصل جبری تحقق داده‌اند)، چه در بخش مذهبی و چه در بخش ملی و چه در بخش مارکسیستی و چه در بخش اقلیت‌های قومی، جنبش سیاسی ایران در دو محور زیر می‌دانیم:

یکی فراموش کردن مبارزه تئوریک غیر هیستریک بین خود جریان‌های سیاسی است.

دوم فاصله و جدائی افتادن بین جریان‌های سیاسی و حرکت جنبش‌های سه گانه دموکراتیک، اجتماعی، کارگری در جامعه ایران می‌باشد.

همین دو آفت باعث گردیده تا - سکتاریسم و خودمحوری و آگوسانتاریسم - به عنوان دیسکورس بر جریان‌های سیاسی جنبش در ایران حاکم بشود، چراکه هر چه از جنبش‌های سه گانه توده‌ها فاصله بگیریم و هر چه که مبارزه تئوریک در بین خود جریان‌های سیاسی به فراموشی سپرده شود، باعث می‌گردد تا علاوه بر این که عیب‌های خود را حُسن پنداریم، اصلا خودمان را جایگزین جنبش‌های مردمی بکنیم و فراموش کنیم که حداکثر رسالت ما در عرصه تشکیلات عمودی، هدایت گری سازمان گرایانه تشکیلات افقی مردم (یا جنبش‌های سه گانه دموکراتیک و اجتماعی و کارگری) در جامعه می‌باشد و نه بیشتر. در راستای این فاجعه است که شعارهای «چریک یک حزب است» یا «ارتش خلقی نماینده مردم ایران می‌باشد» و... از طرف این جریان‌ها مطرح می‌گردد که حاصل این گونه اندیشه‌های پوک و پوچ، چیزی جز این نخواهد بود که ما در بستر - سکتاریسم به نبرد هیستریک - با

یکدیگر بپردازیم و هر روز با انشعابات روزمره، دکانی دو نبش در کنار دکان‌های دیگر برای خود ایجاد کنیم. به طوری که حاصل این همه انشعاب در تحلیل نهانی برای جنبش سه گانه مردمی ایران جز این نخواهد بود که بگویند «آفتابه و لگن صد تا، شام و نهار هیچی.» تا زمانی که مبارزه تئوریک در بین جریان‌های سیاسی جنبش ایران بیرون از شکل هیستریک آن به صورت جدی شکل نگیرد و تا زمانی که جنبش سیاسی ایران در - داخل و خارج و در درون زندان‌های رژیم مطلقه فقهاتی با مردم پیوند تنگاتنگ و (یا تعاملی) نداشته باشند، طرح شعارهای - وحدت گرایانه و تجانس خواهانه و هم‌گرایی طلبانه - حاصلی جز ایجاد تشنت و تفرقه در جنبش ایران نخواهد داشت.

۲ - فرآیند دوگانه طرح شعار هم‌گرایی جریان‌های سیاسی جنبش ایران:

بعد از انقلاب ضد استبدادی بهمن ۵۷ تاکنون در دو مقطع زمانی شعار هم‌گرایی در بین جریان‌های اپوزیسیون سیاسی ایران به صورت فراگیر و همه جانبه مطرح شده است:

الف - فرآیند اول هم‌گرایی جریان‌های سیاسی جنبش ایران؛

در مقطع سال‌های ۵۸ و ۵۹ بود که در آن زمان سردمداران موج سوار و میوه چین و تازه از راه رسیده و غاصب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سعی می‌کردند تا توسط انتخابات صوری (در خلاء احزاب و تشکیلات مردمی و در شرایطی که توده‌های ایران از هر گونه تشکیلات و سازماندهی محروم بودند و ماهیت بی برنامه گی و توتالی‌تری و ضد دموکراتیک و ارتجاع خواهانه جریان حاکم هنوز برای مردم ایران روشن نشده بود و هنوز اکثریت مردم ایران در چتر - کاریزمات و عکس خمینی در ماه - چشم بسته و کورکورانه می‌رفتند و توازن قوا به نفع موج سواران غاصب بود)، پایه‌های حاکمیت مطلقه خود را مقبولیت مردمی و سیاسی بخشند، (قابل توجه است که خمینی از بدو ورود به ایران در بهمن ماه ۵۷ آن چنان که در فرمان کتبی نخست وزیری به بازرگان ابلاغ کرد، در همان بهمن ماه قبل از پیروزی انقلاب دیدیم که؛ مشروعیت حکومت بر مردم ایران و جهان را تفویض خدائی و آسمانی و امام زمانی خود می‌دانست! و برای خود آن چنان که در کتاب ولایت فقیه هم مطرح کرده بود - ولایت پیامبرانه - قائل بود) و با تکیه بر تشکیلات سنتی روحانیت سعی می‌کردند تا پس از نفی لیبرال‌های مذهبی و ملی (که سر پل انتقال قدرت از رژیم شاه به رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بودند) خاک ریزهای قدرت را یکی پس از دیگری تصاحب نمایند، پس از سرکوب قیام اقلیت‌های قومی گُرد، بلوچ، عرب، گنبد و قیام مردم آذربایجان در سال ۵۸، مهم‌ترین مانع در جهت تثبیت حاکمیت مطلقه فقهاتی، جریان‌های سیاسی جنبش ایران بودند، که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کوشید توسط یک حرکت سه مولفه‌ای، یعنی:

الف - اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۵۸ توسط دانشجویان وابسته به خمینی.

ب - کودتای ننگین و سیاه فرهنگی بهار ۵۹ زیر نظر عبدالکریم سروش.

عبدالکریم سروش نویسنده ایدئولوژی شیطانی و نوازنده تئوری کودتای فرهنگی و سراینده مناظره‌های احسان طبری و هم پالگی مصباح یزدی، و مهدی ابریشم چی که آلت‌رناتیو رهبری مجاهدین خلق است و نیز از سردمداران مجاهدین انقلاب اسلامی و... را شامل می‌شد، که دموکرات‌ترین معیار برای تقسیم بندی و تعریف صف بندی درون طیف هواداران اندیشه شریعتی در آن تاریخ - طرفداری از حاکمیت مطلقه فقهاتی و مخالفت با حاکمیت- بود که البته بین هر کدام از این دو دسته، باز برحسب استراتژی و تاکتیک محوری دارای صف بندی جدیدی بود. به هر حال طرح شعار همگرایی در بین طیف هواداران شریعتی در آن تاریخ و آن چنان که جلال الدین فارسی مطرح کرد؛ «جز در خدمت حاکمیت مطلقه فقهاتی و کشتنیدن نیروهای رادیکال هوادار شریعتی به سمت راست ره آوردی دیگری نداشت!» قابل ذکر است که در بهار سال ۵۸ جلال الدین فارسی به تحریک سردمداران حاکم و جهت مقابله با سونامی خزنه تشکیلاتی و سیاسی و نظامی مجاهدین خلق، فراخوانی به هواداران تشکیلاتی شریعتی داد، تا بنابه دعوت جلال الدین فارسی در اولین جلسه این فراخوانی شرکت کنند، فارسی در آن جلسه با طرح پلاتفرم سه ماده‌ای که عبارت بود از:

الف - اعتقاد به رهبری و امامت خمینی. ب - تأیید ماهیت و شکل بندی انقلاب ۵۷. ج - مخالفت با مجاهدین خلق.

پیشنهاد ادغام، وحدت و همگرایی جریان‌های هوادار شریعتی حاضر در جلسه را داد که از طرف ما با بیان «لا» (پاسخی که امام علی در شورای عمر و در جواب عبدالرحمن عوف داد) و ترک جلسه روبرو گردید.

البته تکوین سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در چارچوب سه اصل فوق معلول همان جلسه و همان فراخوانی توسط جلال الدین فارسی می‌باشد که بعداً با معرفی بنی صدر در دانشگاه تهران رسمیت پیدا کردند. آن چنان که سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی توسط جلال الدین فارسی و بنی صدر در همین رابطه شکل گرفت. بنابراین شعار همگرایی در سال ۵۸ و ۵۹ که در خصوص طیف جریان‌های هوادار اندیشه شریعتی مطرح شد هم نتوانست دارای فونکسیون مثبتی بشود، کلاً شعار همگرایی در سال ۵۸ و ۵۹ در بین جریان‌های سیاسی نتوانست هیچ گونه دستاورد عملی موفقیت آمیزی به بار آورد و در همین رابطه بود که به موازات سرکوب قهرآمیز و فراگیر حاکمیت مطلقه فقهاتی (از سال ۶۰ و در دهه ۶۰) کل صورت حساب جنبش سیاسی ایران را در داخل کشور پاک کرد و نیروهای سیاسی را با آواره کشورهای دیگر کرد، و یا در سیاه چاله‌های زندان‌های خود گرفتار نمود، و یا دسته دسته و فوج فوج به جوخه‌های اعدام سپرد! حاصل این شد که از دهه ۶۰ به صورت مشخص جنبش سیاسی در داخل ایران روند رکودی طی بکند و تمامی حیات جنبش سیاسی ایران به درون زندان‌های رژیم و یا خارج از کشور گره بخورد، که البته به علت عدم امکان پیوند بین جنبش خارج از کشور با جنبش درون زندان‌های رژیم مطلقه فقهاتی، این دو مؤلفه در جنبش به صورت مستقل از هم حرکت می‌کردند. حاکمیت استراتژی ترور و چریک‌گرایی و ارتش خلقی مجاهدین خلق و بن بست و شکست استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی مجاهدین خلق در این دهه، همزمان با سرکوب و اختناق مطلق رژیم مطلقه فقهاتی و نیز جنگ ۸ ساله ما بین رژیم ایران و حزب بعث عراق، وجود بحران و فروپاشی بلوک

ج - جنگ فرسایشی ویران کننده با حزب بعث عراق (که از آغاز مهر ماه ۵۹ تا تابستان ۶۷ ادامه پیدا کرد).

انجام دهد و به خلع ید و سرکوب و قلع و قمع آن‌ها بپردازد (که سر انجام این پروسه سرکوب رژیم با نسل کشی تابستان ۶۷ در زندان‌های قرون وسطانی رژیم و با فتوای خمینی بود که توسط آن کلاً صورت حساب جریان‌های سیاسی جنبش ایران در داخل کشور پاک گردید!)؛ لذا با توجه به این شرایط بود که نیروهای سیاسی زمانی که مشاهده کردند حاکمیت از خلاء سازماندهی و تشکیلات توده‌ها و واگرایی در عرصه جنبش سیاسی و نیز عدم وجود توازن قوا بین مردم و حاکمیت، در حال بهره‌موری فرصت طلبانه و اپورتونیستی می‌باشد، جریان‌های سیاسی جنبش ایران هم در جهت مقابله با هجمه حاکمیت در زمانی که دریافتند که حاکمیت یک توتالی‌تر مطلقه فقهاتی است (منهای منطقه جغرافیای اقلیت‌های قومی حاشیه ایران که رژیم مطلقه فقهاتی حتی تا اواخر جنگ فرسایشی هم توان تثبیت قدرت و سرکوب مطلق آن‌ها را پیدا نکرده بود) که حتی در عرصه انتخابات اجازه کسب یک کرسی مجلس هم به آن‌ها نمی‌دهد، کوشیدند تحت عنوان شعار همگرایی در داخل کشور دست به صف آرایی جدیدی بزنند. اما به موازات طرح شعار همگرایی، هر کدام از جریان‌های سیاسی سعی کردند تا از این شعار قرائت مخصوص به خود بکنند. مثلاً مجاهدین خلق که با گروه شورای گلزاده غفوری و گروه پیمان و گروه سامی وارد مذاکره در وحدت شد، و جبهه وحدت و همگرایی را تشکیل دادند هژمونی خودش را دنبال می‌کرد که این امر باعث گردید تا همگرایی در حرکت این جریان‌ها به بن بست برسد، تا آنجا که همین مجاهدین خلق پس از شکست تلاش فوق بر پایه همان بینش و منش هژمونی طلبانه خود از ۳۰ خرداد (با آنتاگونیسم کردن تضاد خود با حاکمیت مطلقه فقهاتی و تکیه بر استراتژی ترور و چریک‌گرایی و ارتش خلقی) توانستند هژمونی عملی خود را در صحنه جنبش سیاسی به دست آورند و توسط این هژمونی عملی بود که شعار: «هر کس با ما نیست با حاکمیت است» را سر دادند و بر پایه آن شعار کوشیدند تا توسط شورای ملی مقاومت به بازسازی پروژه همگرایی باز با هژمونی بی چون و چرای خود بپردازند. به طوری که شورای ملی مقاومت به جای این که؛ جبهه همگرایی نیروهای جنبش بشود، شاخه سیاسی سازمان مجاهدین خلق شد. در خصوص جریان‌های مارکسیستی هم تازه بعد از اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خمینی بر سر تحلیل این حرکت و ماهیت خمینی و حکومت توتالی‌تر آن، پروسه واگرایی آن‌ها شروع شده بود و انشعاب‌های روزمره در ادامه انشعاب‌های - سال ۵۵- در میان آن‌ها در حال انجام بود و میانی واگرایی آن‌ها که هم ریشه ایدئولوژیک و هم پایه استراتژیک و هم تکیه بین‌المللی بر قطب‌های سوسیالیست دولتی داشت، لذا موضوع همگرایی چندان بازاری جهت عرضه پیدا نکرد.

در خصوص جریان‌های هواداران اندیشه شریعتی که صورت طیف داشتند و آن را از راست راست تا چپ چپ تشکیل می‌دادند؛ از استراتژی جریان مسلحانه و ترور تا جریان سازمان گرایانه حزبی، از حسن حبیبی که معمار زیرساخت نظام مطلقه فقهاتی حاکم بود تا میرحسین موسوی که سر دبیر روزنامه جمهوری اسلامی و قائم مقام سید محمد بهشتی که دبیر کل حزب جمهوری اسلامی بود، از خلخالی که قصاب رژیم مطلقه فقهاتی بود تا

نئولیبرالیسم عبدالکریم سروش و تحت عنوان «دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر علی شریعتی» تلاش کرد تا در جهت لیبرالیزه کردن اندیشه شریعتی اقدام نماید. مانیفست اندیشه این جریان عبارت بود از:

(شریعتی‌شناسی - صفحه ۲۲ - سطر ۲۰) رضا علیجانی؛ بحثی را پارسال در کتابخانه حسینییه ارشاد گفتم الان تیتروار چند موردش را تکرار می‌کنم تا تفاوت‌های دوران شریعتی با دوران ما تا حدودی مطرح بشود، یعنی می‌خواهیم این آب به آب شدن و تغییر شرایط خودمان را یک مقدار تجسم بکنیم و ببینیم از چه فضائی وارد چه فضائی شده‌ایم:

۱ - در دوران شریعتی آرمان سوسیالیسم بود، الان آرمان، دموکراسی (بخوان لیبرالیسم) است.

۲ - در دوران شریعتی مسئله اصلی مالکیت بود، الان مسئله اصلی سلطه و اقتدار است.

۳ - در دوران شریعتی مشکل اصلی طبقاتی بودن جامعه بود، الان مشکل اصلی جامعه سنتی و توده وار بودنش است.

۴ - در دوران شریعتی اصالت جمع و تقدم جمع بر فرد بود و هیچ کس هم هیچ شبهه‌ای در این امر نداشت، حالا دقیقاً برعکس شده و اصالت با - فرد - است.

۵ - در دوران شریعتی فلسفه تاریخ از کمون اولیه شروع می‌شد و در نهایت به یک جامعه سوسیالیستی و کمونیستی می‌رسید، الان نگرش به تاریخ از دوران - جادو و خرافات دین و فلسفه تا دوران علم - می‌باشد.

۶ - در دوران شریعتی نگاه‌ها انترناسیونالیستی بود، الان نگاه‌ها دولت - ملت و معطوف به نظم نوین جهانی می‌باشد.

۷ - در دوران شریعتی همه چیز برای داوری، پیش فلسفه علمی برده می‌شد، الان داوری پیش عقل خودبنیاد برده می‌شود.

۸ - در دوران شریعتی - رادیکالیسم- سیاسی اصل بود، الان - میانه روی- در بورس است.

۹ - در دوران شریعتی - جامعه بی طبقه- اصل بود، الان - جامعه مدنی- اصل است.

۱۰ - در دوران شریعتی مبارزه طبقاتی و ضد امپریالیستی برای رسیدن به - جامعه عاری از طبقات- اصل بود، الان مبارزه دموکراتیک برای رسیدن به - دموکراسی و جامعه عاری از استبداد و خشونت- اصل است. (پایان نقل قول)

شرق و سوسیالیست دولتی در جهان و تک سوار شدن امپریالیسم آمریکا در نظام بین‌الملل و... همه و همه باعث گردید تا جنبش سیاسی ایران چه در داخل و چه در خارج از کشور دوران رکود و بحران و خمودی خود را طی بکند. البته این دوران رکود و خمود جنبش سیاسی ایران تنها فونکسیون بود که برای جنبش سیاسی ایران داشت ایجاد - دگردیسی و پلوریزاسیون- جدیدی می‌کرد. به طوری که این دگردیسی در پایان دهه ۶۰ با مشخصات ذیل هویدا شد:

الف - استراتژی چریک‌گرایی و ترور و آنتاگونیسم و ارتش خلقی مجاهدین خلق (آن چنان که نشر مستضعفین از همان آغاز سال ۵۸ مطرح کرده بود) در ایران یک استراتژی صد در صد شکست خورده می‌باشد.

ب - به موازات ریزش نیروهای بدنه و رأس حاکمیت مطلقه فقهاتی که بر سر تقسیم قدرت در بین گرگ‌ها و به موازات تک سوار شدن امپریالیسم آمریکا در نظام بین‌المللی و توسط شعار ایدئولوژیک لیبرال دموکراسی غرب (بخوان لیبرال سرمایه داری)، جناحی از این نیروهای تصفیه شده از رژیم مطلقه فقهاتی، در اواخر دهه ۶۰ و پس از مرگ خمینی (به قول ماکس وبر) جهت انتقام از نظام مطلقه فقهاتی، تحت هژمونی

عبدالکریم سروش (مانند باباطاهر عریان

که گفت «امسیت کردیا اصبحث

عربیا») یک شبه بدل به

راست‌های - کلاسیک

نئولیبرال- شدند که

مانند یک اپیدمی

در خلاء جنبش

و با حمایت غیر

مستقیم حاکمیت که

به صورت علنی در

داخل فعالیت داشتند، رشد

کردند و لذا توانستند در مدت

زمان اندکی و در اوایل دهه ۷۰ موج

فرهنگی کلاسیک نئولیبرالیسم را در داخل به راه

بیاندازند، که نوک پیکان حمله آنها به «رادیکالیسم و سوسیالیسم و جریان فکری شریعتی» بود؛ لذا رژیم مطلقه فقهاتی سعی می‌کرد که با عقب نشینی فرصت طلبانه در برابر این سونامی ویران کننده، شرایط را برای تاخت و تاز آنها فراهم کنند. اما از زمانی که رژیم مطلقه فقهاتی احساس کرد که این جریان با حمایت بین‌المللی در حال شاخ شدن سیاسی می‌باشند، به جان این جریان افتاد و با تعطیلی - ارگان عقیدتی آنها یعنی نشریه کیان- به توسط چماق بدستان (همین راست‌های کلاسیک نئولیبرال به سرکردگی عبدالکریم سروش) بهار ۵۹ در جریان - کودتای ننگین فرهنگی- تئوریسین آن بودند آنها را تحت فشار قرار داد. البته سونامی فرهنگی راست‌های کلاسیک نئولیبرال به سرکردگی عبدالکریم سروش تنها محصور خود این جریان نماند، بلکه دیگر جریان‌های لیبرال و ملی و مذهبی ایران را هم در همان زمان متاثر از حرکت خود کرد که از آن جمله؛ جریان شریعتی در داخل کشور بود که در همین زمان به هواداری از راست‌های کلاسیک

همگرایی استراتژیک تنها در

زمانی قابل انجام می‌باشد که جریان‌های سیاسی

بر پایه پلاتفرم واحد به توافق رسیده و در جهت هدایت‌گری

و برنامه دهی و سازمان دهی جنبش‌های اجتماعی وارد عمل

بشوند، و مهم‌تر آن که این نوع از همگرایی استراتژیک

زمانی معنا می‌یابد که جنبش‌های سه گانه در

حال اعتلا باشند.

سیاسی ایران به علت شرایط مطرح شده در خارج از کشور به سر می‌برد، و از طرف دیگر به موازات تثبیت حکومت خامنه‌ای شرایط جهت بستن فضای نیمه باز سیاسی و قلع و قمع آزادی‌های قلم و مطبوعات و احزاب و... که در اواخر دهه هفتاد صورت گردید، این امر باعث تولد و زایش یک جنبش سیاسی نوین در داخل کشور شد که بر پایه ریزش نیروهای داخلی حاکمیت و در بستر تقسیم قدرت شکل گرفت، نمایش این جنبش سیاسی نوین داخلی در جریان انتخابات خرداد ۸۸ و هژمونی جنبش سبز قابل تفسیر می‌باشد. جنبش سیاسی ایران با پایان دهه هشتاد و شروع دهه نود و به موازات شروع بهار عربی و سرکوب جنبش سبز و حاکمیت جناح توتالیتر محافظه کاران، از کودتای نظامی- سیاسی و پلیسی تابستان ۸۸ و به موازات آمادگی امپریالیسم غرب (به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و هم پیمان منطقه‌ایش، رژیم صهیونیستی اسرائیل) جهت حمله نظامی به ایران، شرایط نوینی را تجربه می‌کند، که مانند سال‌های (۵۸ و ۵۹) برای بار دوم موضوع «همگرایی نیروهای جنبش سیاسی» مطرح می‌شود. البته این بار برعکس فرآیند اول (در سال‌های ۵۸ و ۵۹ به علت این که ثقل جنبش سیاسی در داخل کشور بود، شعار همگرایی نیز در داخل کشور مطرح شد)، شعار همگرایی در خارج از کشور مطرح شده است، که لازم است در این رابطه موضوع را مورد ارزیابی قرار بدهیم.

ب - فرآیند دوم شعار همگرایی در درون جنبش سیاسی ایران:

در این خصوص سولاتی قابل طرح می‌باشد که عبارت است از

سوال اول- چه عواملی باعث گردیده که در شرایط نوین برای بار دوم موضوع «همگرایی نیروهای جنبش سیاسی ایران» در دستور کار جریان‌های سیاسی خارج کشور قرار بگیرد؟

سوال دوم- آیا این همگرایی در شرایط فعلی امکان پذیر می‌باشد؟

سوال سوم- به لحاظ آسیب شناسی، چه آفت‌هایی پروسس همگرایی جریان‌های جنبش سیاسی ایران را تهدید می‌کند؟

در پاسخ به سوال اول- که خودویژگی‌های شرایط فعلی (با شرایط نوین) چه می‌باشد؟ این خودویژگی‌ها عبارتند از:

۱ - خیز امپریالیسم جهانی (به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم بین‌الملل) جهت حمله نظامی به ایران و - لیبی لیزه- کردن کشور ایران بر پایه استراتژی بیابان‌های سوخته، قتل و عام هوایی و نابود کردن زیر ساخت‌های اقتصادی و ساقط کردن رژیم مطلقه فقهانی و جایگزین کردن جریان‌های جنبش سیاسی ایران که توان آلترناتیوی رژیم حاکم را داشته باشد و بتواند در حمله نظامی امپریالیست‌های غرب و صهیونیسم بین‌الملل به ایران تحت عنوان - سر پل عملی مشارکت نظامی- با امپریالیست‌ها نقش خود را ایفا بکند.

۲ - برخوردهای -آناشستی و غیر سیاسی و دون کیشوت وار- رژیم مطلقه فقهانی با مردم و جریان‌های سیاسی و امپریالیسم جهانی که فرصت‌ها را برای این رژیم توتالیتر بدل به تهدید می‌کند و تمامی پل‌های پشت سر خود را مانند قذافی و اسد و صدام و عبدالله صالح خراب می‌کند. برای

ج - سازمان مجاهدین خلق با مطلق کردن تضاد خود با رژیم مطلقه فقهانی حاکم بر ایران ضمن تعطیلی مواضع ضد امپریالیستی گذشته خود و کنار گذاشتن شعار «جامعه بی طبقه توحیدی» که در گذشته معتقد به آن بود، علاوه بر این که به هم کاری نظامی و سیاسی و امنیتی با ارتش صدام بر علیه رژیم مطلقه حاکم بر ایران پرداخته، در جبهه بین‌المللی هم تا به هم کاری تنگاتنگ نظامی و امنیتی و سیاسی با امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم جهانی غرب نیز پرداخت، که موضوع آژانس اتمی و... در همین رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

د - جریان‌های عمده مارکسیستی (منهای خط سه آن‌ها) پس از فروپاشی نظام سوسیالیست دولتی و بلوک شرق و با کنار گذاشتن مارکسیسم - لنینیسم بخشی به سمت سوسیال دموکراسی و بخشی به سمت سوسیال لیبرالیسم چرخش پیدا کردند.

ه - نسل کشی و قتل و عام و کشتار زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ بر طبق فتوای خمینی و در واپسین ماه‌های عمر او موازنه جنبش سیاسی با رژیم مطلقه فقهانی و با بخش مهاجر جنبش خارج از کشور آن را، دچار یک چرخش و تحول کیفی کرد. چراکه تا قبل از این قتل عام و نسل کشی تاریخی - اگرچه از سال ۶۱- ثقل جنبش سیاسی در داخل جامعه سیاسی ایران نبود، ولی این ثقل در زندان‌های قرون وسطایی رژیم مطلقه فقهانی بود که از نیمه دوم سال ۶۷ و به علت - قتل عام زندانیان سیاسی- توسط خمینی ثقل جنبش ایران از داخل کشور به خارج از کشور انتقال پیدا کرد، و این موضوع به علت این که قبل از انقلاب اینترنتی در ایران به وقوع پیوست، باعث گردید تا بر درجه رکود و خمود جنبش در داخل کشور بیافزاید.

و - با مرگ خمینی و پایان کار دولت موسوی و حاکمیت هاشمی رفسنجانی بر ماشین اجرائی کشور، اقتصاد سرمایه‌داری نئولیبرال او جانشین اقتصاد سرمایه‌داری دولتی میرحسین موسوی گردید.

ز - مرگ خمینی همراه با پایان دوران حکومت کاریزماتیک و پایان جنگ (۸ ساله رژیم فقهانی ایران با حزب بعث عراق) همراه بود، و با جایگزینی سرمایه‌داری نئولیبرال هاشمی رفسنجانی به جای سرمایه‌داری دولتی میرحسین موسوی و فرو ریختن تمامی آرمان‌ها و اتوپیه‌هایی که نسل جوان داخل کشور بر پایه بمب باردمان شبانه و روزی دستگاه‌های تبلیغاتی و گوبلزی رژیم مطلقه فقهانی در ذهن خود (از این رژیم نامشروع و نامقبول) ساخته بود، باعث شکل گیری یک جنبش دموکراتیک نوین به جای خلاء جنبش سیاسی در داخل کشور گردید که شعله‌های این جنبش دموکراتیک نوین ایران در قیام (۱۸ تیر ۷۸) نمایان گردید، بازتاب این جنبش دموکراتیک نوین داخل کشور در دستگاه حکومت توتالیتر و دسپاتیزم رژیم مطلقه فقهانی؛ ایجاد جناح بندی جدید تحت نام؛ جناح اصولیون و محافظه کاران و جناح به اصطلاح اصلاح طلبان بود، که انتخابات سوم خرداد ۷۶ در همین رابطه شکل گرفت و بدین ترتیب بود که با پایان دهه شصت و شروع دهه هفتاد شرایط نوینی بر جنبش سیاسی ایران حاکم گردید که به موازات شروع -انقلاب انفورماتیک و اینترنتی- در داخل ایران و نیز در این دهه و با توجه به این که؛ از یک طرف در آن زمان ثقل جنبش

پاسخ به سوال دوم- و آیا امکان همگرایی در بین جریان‌های سیاسی خارج کشور و در شرایط فعلی وجود دارد یا نه؟ آنچه در این رابطه می‌توانیم بگوئیم این‌هاست:

۱ - نخستین موضوعی که در این رابطه قابل طرح می‌باشد پیشنهاد همگرایی یک همگرایی - حرکتی- است؟ یا یک همگرایی پلاتفرمی؟ چراکه به لحاظ تئوریک مبانی انجام یک همگرایی به دو صورت می‌باشد:

الف - همگرایی حرکتی.

ب - همگرایی پلاتفرمی.

در همگرایی حرکتی آنچه که باعث طرح و نیاز و انجام همگرایی می‌شود - حرکت در پائین جامعه- است (که همان جنبش‌های سه گانه اجتماعی و کارگری و دموکراتیک می‌باشند) که این همگرایی یک همگرایی دینامیک و علمی نامیده می‌شود، البته همگرایی در شرایط فعلی به علت سرکوب جنبش‌های دموکراتیک و اجتماعی و جنبش کارگری در داخل منتفی است. (که این موضوع پیوسته به عنوان یک آسیب جدی موضوع همگرایی در جنبش سیاسی ایران را تهدید می‌کند، تا زمانی که در جامعه حرکت و جنبش‌های سه گانه در حال اعتلا نباشند بحث همگرایی جریان‌های سیاسی جنبش، یک امر ذهنی و مجرد می‌باشد. به عبارت دیگر در زمان رکود جنبش‌های سه گانه داخلی - موضوع تفرقه، تعدد، انشعاب، سکناریسم و اگرایی- در میان جریان‌های جنبش سیاسی یک امر طبیعی می‌باشد. پس برای این که موضوع همگرایی در میان جریان‌های جنبش سیاسی بتواند به عنوان یک امر واقعی و علمی مطرح شود باید این اصل را مد نظر داشته باشیم که؛ تا ضرورت همگرایی بر پایه اعتلای جنبش‌های اجتماعی و دموکراتیک و کارگری در یک جامعه حاصل نشود، شعار همگرایی جریان‌های سیاسی در جنبش امری مجرد و ذهنی می‌باشد).

در همگرایی پلاتفرمی در جهت همگرایی جریان‌های سیاسی به توافق حول یک محورهای اثباتی یا نفی‌ای در باب حاکمیت و جامعه می‌رسند و پس از توافق و در جهت مادیت دادن به این اصول مورد توافق وارد عمل می‌شوند، که همگرایی در این رابطه سلاخی در جهت تحقق پلاتفرم می‌باشد. مقصود ما در همگرایی پلاتفرمی و همگرایی حرکتی، همگرایی‌های -استراتژیکی- یا حداقل همگرایی‌های - تاکتیک محوری- می‌باشد و نه همگرایی‌های مثل شرکت در فلان راه پیمانی و یا... که علاوه بر این که امری لازم می‌باشد اما امری صد در صد ممکن هم است و حتما و قطعا جریان‌ها باید پس از ترک تشریفات در همگرایی‌های تاکتیک به شکل همه جانبه شرکت نمایند. بنابراین بد نیست در همین جا به تبیین این موضوع مهم بپردازیم که در خصوص انواع همگرایی‌ها باید بگوئیم این انواع عبارتند از:

۱ - همگرایی ایدئولوژیک.

۲ - همگرایی استراتژیک.

۳ - همگرایی تاکتیک.

در خصوص همگرایی ایدئولوژیک یا تئوریک باید بگوئیم که این همگرایی تنها در خصوص آن دسته از جریان‌های سیاسی امکان پذیر می‌باشد که به لحاظ مبانی فلسفی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دارای اشتراک تئوریک

نمونه به ماجراجویی‌های دون کیشوت وار روز دوشنبه ۳۰ آبان ماه سال ۹۰ رژیم مطلقه فقهاتی توجه بکنید:

الف - حمله رژیم به دفتر خبرگزاری ایرنا جهت تسویه حساب با جناح احمدی نژاد و بازداشت علی اکبر جوانفکر رئیس این خبرگزاری و مشاور مطبوعاتی محمود احمدی نژاد.

ب - حمله به سفارتخانه انگلستان تحت رهبری علی لاریجانی و بروجردی رئیس کمیسیون سیاست خارجی مجلس جهت نظامی کردن اوضاع و گل آلود کردن آب برای ماهیگیری و به زانو در آوردن دولت احمدی نژاد و فراهم کردن شرایط برای کسب کرسی‌های بیشتر مجلس و آلترناتیوی علی لاریجانی، جهت کرسی رئیس جمهوری در دولت یازدهم.

ج - اعلام تحریم‌های جدید از طرف وزیر خارجه آمریکا در روز دوشنبه ۳۰ آبان.

د - اعلام تحریم یک طرفه بانک مرکزی ایران در روز ۳۰ آبان توسط انگلیس طبق گفته جورج ایزبورن وزیر دارایی بریتانیا در همین روز.

۳ - نارضایتی مردم از عملکردهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران که شرایط را برای هر گونه دخالت بیگانه آماده می‌کند.

۴ - سرکوب قهرآمیز جنبش سبز و جنبش به اصطلاح اصلاحات (که تنها سوپاپ‌های اطمینان درون نظام فقهاتی بودند) به دست جناح توتالی‌تر حاکم به رهبری خامنه‌ای.

۵ - رکود جنبش اجتماعی، جنبش کارگری، جنبش دموکراتیک به علت جو نظامی - پلیسی حاکم بر ایران توسط جناح خامنه‌ای.

۶ - عدم وجود تشکیلات و احزاب و سازماندهی مردمی جهت توازن قوا با حاکمیت توتالی‌تر فقهاتی حاکم بر ایران.

۷ - عدم پیوند تشکیلاتی بین جریان‌های سیاسی داخل و خارج با جنبش‌های در حال رکود اجتماعی و کارگری و دموکراتیک ایران.

۸ - گسترش سونامی جنبش بهار عربی در سطح منطقه و جهان به عنوان الگوهای تغییر.

بر پایه این خود ویژگی‌های شرایط جدید است که شعار همگرایی برای بار دوم در دستور کار جریان‌های جنبش سیاسی ایران در خارج از کشور قرار گرفته است (البته تاکید ما در اینجا بر خارج از کشوری بودن شعار همگرایی به این دلیل است که در داخل به علت شرایط نظامی - پلیسی حاکم جهت سرکوب و به رکود و خمود کشاندن کلیه جنبش‌های داخلی، اصلا شرایط برای این گونه پلمیک آماده نیست، چراکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران با تکیه بر سرنیزه و فضای نظامی و پلیسی که از تابستان ۸۸ در داخل ایجاد کرده است و با اینکه به لحاظ اقتصادی بزرگترین پروژه اقتصادی او که همان طرح هدفمند کردن یارانه می‌باشد به گل نشسته است و بیکاری، تورم، فقر، فساد، اختلاس، اعتیاد و طلاق و تضادهای درون حاکمیت و... هر کدام به صورت یک بحران فلج کننده‌ای درآمده است، اما توسط امداد غیبی سرنیزه توانسته است این دریای طوفان زده را آرام بکند).

بقیه از صفحه اول**حزب سازمانی، حزب سازمانده، حزب سازمان‌گر**

اولا: باید فعالیت حزبی به صورت علنی صورت بگیرد و نه غیر علنی.

ثانیا: سازمان‌گری توده‌ها باید از محیط کار و زندگی توده‌ها عبور بکند و نه مانند مبارزه حزبی یک صد ساله گذشته در ایران توده‌ها را از محیط کارشان و زندگی‌شان جدا کنیم و به صورت مکانیکی گرفتار زندگی حرفه‌ای تشکیلاتی بکنیم.

ثالثا: از بهای کار تشکیلاتی و سازمان‌گری حزبی باید کم کنیم چرا که هر چه بهای کار تشکیلاتی و حزبی بیشتر باشد تمایل توده‌ها به شرکت در مبارزه تشکیلات حزبی کمتر می‌شود و همین امر باعث ایجاد محدودیت عملی برای انجام تشکیلات افقی خواهد شد، و بر این اساس باید تلاش سازمان‌گرانه حزبی همیشه در جهت کاهش بهای مبارزه تشکیلات برای مردم باشد و این امر هرگز تحقق پیدا نمی‌کند، مگر این که مبارزه سازمان‌گرایانه حزبی به صورت علنی انجام گیرد، علت این که مبارزه سازمان‌گرایانه حزبی - در طول صد سال گذشته تاریخ حزبی ایران- با مشکلاتی روبرو بود به این دلیل است که دستگاه‌های مستبد حاکمه پیوسته سعی می‌کردند تا توسط تحمیل اختناق و استبداد و دسپاتیسم بر توده‌ها، و نفی فضای آزاد و دموکراتیک و از بین بردن شرایط مبارزه علنی، هزینه شرکت توده‌ها در مبارزه افقی سازمان‌گرایانه حزبی را بالا ببرند، که در این امر هم تقریبا موفق بوده‌اند چراکه با بالا بردن هزینه شرکت توده‌ها در مبارزات تشکیلات حزبی، توسط استبداد و ایجاد اختناق و کشتار و اخراج از محیط کار و جو پلیسی و بگیر و ببند و تیغ و درفش و زندان و شکنجه و اعتراف گیری و... توده‌ها کمتر حاضر به پذیرش ریسک مبارزه می‌شوند، که این خلاء تشکیلات حزبی تاثیرات خود را هم در مبارزات و تحولات و انقلابات یک صد ساله گذشته ایران گذاشته است، به همین علت - نبود تشکیلات حزبی- باعث گردیده که کلا مبارزات سیاسی اجتماعی گذشته توده‌های ما گرفتار یک آسیب جدی بشود و آن این که توده‌ها هنگامی که بدون تشکیلات و سازماندهی وارد مبارزه سیاسی و اجتماعی و حتی صنفی می‌شوند، به سرعت مبارزه آن‌ها صورت قهرآمیز و آنتاگونیسم به خود می‌گیرد و از روند دموکراتیک مبارزه و استراتژی دراز مدت در مبارزه خارج می‌شوند، که این اولاً- شرایطی را جهت سرکوب حاکمیت‌های توتالی‌تر فراهم می‌کند. در ثانی- بستری جهت موج سواری برای نیروهای غاصب و از راه رسیده در جهت تصاحب دستاوردهای مبارزاتی آن‌ها آماده می‌کند.

۱۵ - لازمه تکوین تشکیلات افقی و انجام پیوند تشکیلات پیشگام با توده‌ها و جنبش‌های سه گانه (دموکراتیک و اجتماعی و طبقاتی) بر پایه پیوند عرضی، تنها توسط «پیوند افقی حزب سازمانده عمودی پیشگام با جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و طبقاتی، آن هم در شکل هدایت‌گرانه و نه رهبری کننده امکان پذیر می‌باشد» و برخوردی خارج از دایره جنبش‌های سه گانه فوق به صورت مکانیکی و فردی، هرگز امکان انجام پیوند عرضی برای حزب سازمانده را به صورت افقی فراهم نمی‌کند.

۱۶ - «حزب سازمانی» غیر از حزب سازمانده عمودی پیشگام و حزب سازمان‌گر افقی جنبش می‌باشد چراکه در حزب سازمانی از آنجائی که

باشند و اگر نه برای جریان‌هایی که به لحاظ مبانی فلسفی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... دارای تمایزات زیر ساختی می‌باشند، طرح هم‌گرایی تئوریک و ایدئولوژیک امری زائد می‌باشد. مثلا اگر شما بخواهید بین جریان طرفدار عبدالکریم سروش که برای تحقق نئولیبرال سرمایه‌داری در ایران، هم به لحاظ اقتصادی، هم به لحاظ سیاسی، هم به لحاظ معرفتی و اجتماعی تلاش می‌کند با جریان هواداران چپ شریعتی پروسه تجانس تئوریک بگذارید، این امکان پذیر نیست. چراکه این دو جریان هم به لحاظ فلسفی، هم به لحاظ اقتصادی، هم به لحاظ سیاسی و هم به لحاظ اجتماعی در دو جاده جدا از هم حرکت می‌کنند که از فرش تا عرش از هم فاصله دارند.

هم‌گرایی استراتژیک تنها در زمانی قابل انجام می‌باشد که جریان‌های سیاسی بر پایه پلاتنفرم واحد به توافق رسیده و در جهت هدایت‌گری و برنامه دهی و سازمان دهی جنبش‌های اجتماعی وارد عمل بشوند، و مهم‌تر آن که این نوع از هم‌گرایی استراتژیک زمانی معنا می‌یابد که جنبش‌های سه گانه در حال اعتلا باشند.

در هم‌گرایی تاکتیکی می‌توان در هر شرایطی و بر پایه حداقل توافق (در صورتی که این هم‌گرایی تاکتیکی در راستای تحقق استراتژی آن جریان باشد یا حداقل با استراتژی و مبانی فلسفی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن جریان در تعارض نباشد) قابل انجام می‌باشد. برای مثال شرکت در یک راه پیمانی مسلحانه برای جریان سیاسی که معتقد به روش ترور و خشونت و ارتش خلقی نیست و بر پایه استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی حرکت می‌کند، یک موضوع تاکتیکی نیست و حتما هواداران این جریان نباید شرکت بکنند و اگر شرکت بکنند نقض اصول است. ■ والسلام

○○○○○○○○ ○○○○○○○○○ ○○○○○○○○○ ○○○○○○○○○

بزرگ‌ترین کشف شریعتی که توسط آن توانست اسلام را تاریخی بکند ترم قرآنی مستضعفین به عنوان یک طبقه بالنده تاریخی در دیسکورس قرآن است، تا قبل از شریعتی - مستضعفین- به عنوان یک گروه اجتماعی محروم فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی بود که وظیفه ما پرداخت صدقه به آن‌ها بود اما شریعتی این گروه پاسیف اجتماعی (مستضعفین) را به صورت یک طبقه تاریخی بالنده که خواستگاه و تکیه گاه و نوک پیکان حرکت تاریخی و اجتماعی و موتور محرکه فلسفه تاریخ می‌باشد، از متن قرآن کشف کرد و توسط آن اسلام تاریخی و فلسفه تاریخی خود را بر پایه آن تبیین نمود، بنابراین فلسفه تاریخ و اسلام تاریخی شریعتی بدون مستضعفین به عنوان یک طبقه بالنده تاریخی که در آینده رهبری سیاسی و اقتصادی و معرفتی زمین را در دست خواهد گرفت، بی معنی خواهد گردید.

آن‌ها بگذاریم، آن‌ها هوادار ما می‌شوند و عکس ما را در ماه می‌برند و اگر هم توده‌های ایران را و جنبش‌های سه گانه دموکراتیک و اجتماعی و سیاسی را به نقد بکشیم کسی برای ما تره هم خورد نمی‌کند و البته تا زمانی که توده‌های ایران و جنبش‌های سه گانه آنها به نقد کشیده نشوند، و تنها با نقد مذهب و قدرت بخواهیم به حل بحران جنبش مردم ایران بپردازیم هیچ باری در این مملکت بار نمی‌شود و دوباره «آش همان آش است کاسه همان کاسه» و حاصل آن می‌شود که همین دیکتاتورها و نظام‌های توتالی‌تر باز با شکلی مهیب‌تر مانند بختکی برسر مردم ما خراب شوند (آن چنان که این موضوع را در سال‌های ۱۲۲۹ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ آزمایش کردیم و دیدیم که چگونه مردم ما با ایمان و اعتقاد تمام در عرض یک شب در سرتاسر ایران برای تثبیت هژمونی قدرت عکس‌ها را به ماه بردند، اما فردای آن دوران تا چشم باز کردند شعارشان شد «سال به سال دریغ از پارسال» یا این که «کی بد رفته که جای آن بدتر نگردد» بنابراین تا زمانی که حزب سازمانده پیشگام مانند نقد مذهب و قدرت مردم ایران را نقد و آسیب‌شناسی نکند، امکان رهائی از بحران بی‌اعتمادی مردم ایران به احزاب و حرکت تشکیلاتی وجود نخواهد داشت، در این رابطه است که حزب سازماندهی که در کشور ما سابقه‌ای بیش از یک صد ساله دارد و در تمامی جریان‌های سیاسی اعم از چریکی و ارتش خلقی و احزاب یقه سفید و یقه آبی به عنوان یک مانیفست تشکیلاتی جاری و ساری می‌باشد) و با چند تا ساختمان و چند تا تابلو و یک مرامنامه و یک اساسنامه و چند تا آئین نامه حزبی و یک سایت و تعدادی فیس بوک و چند تا بروشور و ... مانند قارچ سر از خاک در می‌آورند و اقدام به جمع‌آوری و جذب سرباز می‌کنند که همان حزب قدرت و حکومت می‌باشد، و همین امر باعث گردیده تا در حزب سازمانده یا حزب ساختمانی سخن بر سر آدرس حزب و روزنامه حزب و سایت خبری حزب و مرامنامه و اساسنامه حزب و آئین‌نامه‌های تشکیلاتی حزب باشد (نه تئوری و برنامه و استراتژی و سازماندهی و هدایت‌گری و ... آن چنان که در حزب سازمانده عمودی پیشگام مطرح می‌باشد)، در حزب سازمانده یا حزب سایتی یا حزب ساختمانی ما نیازمند به تئوری و برنامه و استراتژی حزب نیستیم چراکه استراتژی ما مشخص است (و آن جذب مردم و سرباز جهت حمایت از ما برای مشارکت در قدرت و با حاکمیت و یا این که برای متلاشی کردن ماشین دولت توسط حرکت آلترناتیوی) پس برای این که گرفتار ورطه مهلک حزب سازمانده یا حزب ساختمانی یا حزب سایتی نشویم (که حاصلش دستاورد هیچ و پوچ یک صد ساله گذشته مبارزه حزبی و چریکی و ارتش خلقی و ... ایران می‌باشد) باید قبل از تاسیس و تکوین حزب به جای تدوین مرامنامه و اساسنامه و آئین‌نامه و آدرس و ساختمان و تابلو و روزنامه و سایت و مجوز و ماماشات و ... به تدوین تئوری و استراتژی و برنامه حزب بپردازیم و به این اصل ایمان بیاوریم که؛ به اندازه‌ای که بتوانیم در این پروسه ره توشه‌ای کسب کنیم می‌توانیم در این امر مهم موفقیت حاصل کنیم، و در این رابطه نشر مستضعفین از آن جایی که مدعی است مدت ۳۵ سال است که (از سال ۵۵ تاکنون) در رابطه با «استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی» شریعتی قلما و قدما گام برداشته و تقریباً تمامی بهاء‌های مربوطه تا این تاریخ را پرداخت کرده و سردی و گرمی این استراتژی استخوان سوز را چشیده است و هرگز خود را طلبکار هیچ فرد و جریانی نمی‌داند و حتی

رسالت حزب را در - مشارکت یا آلترناتیوی قدرت- حکومت می‌داند، یک حزب حکومتی و قدرتی است و نه حزب هدایت‌گر و سازمانده لذا این امر باعث شده تا شاخص حرکت ما در چنین حزبی نیل به قدرت و وادار کردن حکومت به تقسیم قدرت یا برکناری از قدرت و یا متلاشی کردن ماشین دولت باشد، و نه سازماندهی و هدایت‌گری جنبش‌های سه گانه مردمی لذا هر عاملی که بتواند حزب را به قدرت نزدیک بکند آن عامل مثبت و صواب می‌باشد، حتی اگر ماماشات با شوروی سابق یا امپریالیسم آمریکا و غرب و یا حزب بعث عراق و صدام حسین و ... باشد پس در حزب سازمانده - معیار کسب قدرت یا مشارکت در قدرت حاکمیت- می‌باشد، اگر بخواهیم در آسیب‌شناسی پروسه احزاب ایران در یک صد سال اخیر - یک بیماری به عنوان بیماری عمده- که عامل شکست و انحراف و بن بست حرکت احزاب و غیر احزاب در طول یک صد ساله گذشته ایران بوده معرفی کنیم، همین موضوع شاخص بودن - معیار کسب قدرت یا مشارکت در قدرت- توسط احزاب و تشکلات گذشته ایران می‌باشد! چرا که این شاخص باعث گردیده تا:

اولا- جایگزین کردن هژمونی احزاب و تشکلات به جای هژمونی جنبش مردم و توسط این امر به این قانون لایتغییر دست پیدا کنند که چریک یا حزب یا ارتش خلقی است که انقلاب و تحول و تغییر در جامعه ایجاد می‌کند و نه مردم.

ثانیا- خودشان را مردم و جنبش تصور کنند و لذا وسیله را جایگزین هدف بکنند و لذا هیچ گونه رسالتی برای خود جهت هدایت‌گری و سازماندهی و اعتلا و رشد توده‌ها قائل نباشند، یعنی به جای این که حزب و سازمان چریکی و ارتش خلقی خود را برای مردم بخواهند، مردم را برای خودشان می‌خواستند و البته خودشان را هم برای کسب قدرت، که حاصل آن می‌شد تا چند صباحی مردم را به دنبال خود بکشانند و لذا پس از این که به قدرت می‌رسیدند، یا این که حکومت‌های فاسد و فاسق و فاجر و توتالی‌تر آن‌ها را از کسب قدرت نا امید می‌کردند، و این‌ها هم مردم را رها می‌کردند و مردم ما هم که از همه جا رانده و از همه جا مانده بودند، راهی جزء یاس، جمود، خمود و بی‌اعتمادی به همه جریان‌ها نداشتند.

ثالثا- اگر کسب قدرت برای احزاب و تشکلات سیاسی معیار شد باعث پیدایش گرایشات پوپولیستی در جریان‌های سیاسی و احزاب می‌شود، چراکه اگر هژمونی در این جریان‌ها ملاک باشد، شعارشان این می‌شود «که باید کاری بکنیم که مردم به هر شکلی و به هر قیمتی که شده به حمایت از ما بپردازند» این جا است که دیگر اصل می‌شود - رضایت مردم نه نیاز مردم- و این بزرگترین مصیبت جریان‌های سیاسی ایران در طول یک صد سال گذشته بوده است. چراکه محصول این امر آن می‌شود که ما در مرحله ترویج که عبارت بود از - نقد مذهب و نقد قدرت و نقد مردم- دیگر نتوانیم مردم ایران را که تنها مخاطبین ما هستند نقد بکنیم، یعنی به آن‌ها بگوئیم که؛ ای مردم ایران خود شما هم در طول یک صد سال گذشته عیب داشته‌اید و عیب شما هم این‌ها می‌باشد. معلوم است که اگر معیار رضایت مردم باشد دیگر جانی برای نقد آن‌ها باقی نمی‌گذارد زیرا هیچ کس از نقد خود خوش نمی‌آید و همه منتظر تعریف و تمجید هستند و طبیعی است که در صورتی که ما مردم ایران می‌توانیم تعریف بکنیم و هی هندوانه زیر بغل

توقع یک پیش سلام هم از اصحاب شریعتی ندارد؛

در کار گلاب و گل حکم ازلی این است تو شاهد بازاری ما پرده نشین باشیم

در این زمان که شعار تکوین حزب هواداران شریعتی مطرح شده است، ما خود را موظف به طرح چند نکته در این رابطه می‌دانیم، باشد که قبول افتد و در نظر آید:

الف - ما هواداران راه شریعتی هرگز نباید حسرت تشکیل یک حزب را در ردیف احزاب گذشته و موجود ایران در دل داشته باشیم، چراکه این احزاب و جریان‌های تشکیلاتی اگر تاکنون برای این مردم دارای فونکسیون مثبتی می‌بودند اوضاع جنبش و مردم ما به این فلاکت که امروز می‌بینیم نمی‌بود.

ب - هرگز این کلام معلم کبیرمان شریعتی را فراموش نکنیم که می‌گفت: اگر همه انجیل تحریف شده باشد این کلام مسیح تحریف نشده است که می‌گفت: «هرگز در راهی نروید که رهروان آن بسیارند، در راهی بروید که رهروان آن کم اند.»

ج - هرگز این کلام شریعتی را فراموش نکنیم که می‌گفت: «در مبارزه اجتماعی به نزدیکترین راه فکر نکنید چراکه این قضیه هندسی حمار است، به درست‌ترین راه بیانیدشید حتی اگر برای انجام آن نیازمند باشیم که دو نسل و یا حتی سه نسل بی انتظار و بی منت کار بکنیم.»

د - تا زمانی که به تدوین تئوری و برنامه و استراتژی حزب آرمانی شریعتی دست پیدا نکرده ایم اندیشه اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی شریعتی را موش آزمایشگاهی پاولف نکنیم.

ه - آن چنان که شریعتی بارها و بارها در مقدمه جلسات درس‌های اسلام شناسی مطرح کرده است عظمت و حیات اندیشه او در گرو استقلال اندیشه او از نام شریعتی است و تا زمانی که اندیشه شریعتی مستقل از نام شریعتی توان حیات و زندگی پیدا نکند این اندیشه مردنی است. بنابراین ارزش شریعتی به اندیشه شریعتی است نه ارزش اندیشه شریعتی به نام شریعتی. برای حیات و زندگی اندیشه شریعتی باید کاری کرد وگرنه برای زنده ماندن نام شریعتی خارج از اندیشه شریعتی رژیم مطلق فقاهتی گوی سبقت را از همه ربوده است، چراکه بزرگترین جنایتی که این رژیم به خیال خود در حق شریعتی کرد (و امروز عبدالکریم سروش و نوچه‌هایش امثال اکبر گنجی و ابراهیم نبوی و... آن را ادامه می‌دهند) این است که توسط گوبلز رژیم (حمید روحانی) ابتدا کوشید اندیشه شریعتی را در مسلخ انگیزاسیون قرون وسطانی اسکولاستیک قربانی کند و سپس با شعار «از راه شریعتی نباید دنباله روی کرد بلکه آن را باید دنبال کرد» (شعار عبدالکریم سروش در باب شریعتی) جاده را برای مرگ این اندیشه و تجلیل از نام شریعتی فراهم کنند.

و - بزرگترین کشف شریعتی که توسط آن توانست اسلام را تاریخی بکند ترم قرآنی مستضعفین به عنوان یک طبقه بالنده تاریخی در دیسکورس قرآن است، تا قبل از شریعتی - مستضعفین - به عنوان یک گروه اجتماعی محروم فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی بود که وظیفه ما پرداخت صدقه به آن‌ها بود اما شریعتی این گروه پاسیف اجتماعی (مستضعفین) را به صورت یک طبقه تاریخی بالنده که خواستگاه و تکیه گاه و نوک پیکان حرکت تاریخی

و اجتماعی و موتور محرکه فلسفه تاریخ می‌باشد، از متن قرآن کشف کرد و توسط آن اسلام تاریخی و فلسفه تاریخی خود را بر پایه آن تبیین نمود (در همین رابطه بود که مرتضی مطهری از سال ۴۸ پس از اینکه با بایکوت حسینیه ارشاد مبارزه خود را بر علیه شریعتی در تمامی ابعاد مذهبی و اخلاقی و اجتماعی و فقهی و... شروع کرد، یکی از تحریف‌های تفسیری‌اش بر علیه شریعتی در جلسات فلسفه تاریخ که برای طلبه‌های حوزه گذاشته بود و بعداً به صورت کتاب - تاریخ و اجتماع - در آمد همین اصطلاح مستضعفین بود، که در تفسیر آیه ۵ - سوره قصص «وَأُتِرِدْ أَنْ نُمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» مستضعفین در این آیه را از بستر فلسفه تاریخ خارج کرد و آن را محدود به زمان موسی و فرعون کرد تا توسط آن فلسفه تاریخ شریعتی سالبه انتفاع به موضوع بشود)، بنابراین فلسفه تاریخ و اسلام تاریخی شریعتی بدون مستضعفین به عنوان یک طبقه بالنده تاریخی که در آینده رهبری سیاسی و اقتصادی و معرفتی زمین را در دست خواهد گرفت، بی معنی خواهد گردید.

ز - هرگونه حزبی که در راستای فلسفه تاریخ و تئوری و استراتژی شریعتی نباشد حتی اگر به نام او هم باشد حزب سازمانی خواهد بود که جبرا به قدرت‌گرایی خواهد افتاد و حاصلش سکتاریسم و فرقه‌گرایی می‌شود.

ح - حزب سازمان‌گر تنها از آن جریانی است که دارای فلسفه تاریخ باشد و لذا هر اندیشه‌ای که فاقد فلسفه تاریخ باشد نمی‌تواند اسلام را به صورت تاریخی ببیند و در نتیجه نمی‌تواند صحبت از حزب سازمان‌گر بر پایه تئوری و استراتژی و برنامه بزند، لذا لازم نیست برای تکوین حزب سازمان‌گر به جای این که فلسفه تاریخ و تئوری و استراتژی را مینا قرار دهیم، چند تا عکس از بازرگان و طالقانی و سحابی و شریعتی و... ردیف کنیم، و از آن جعبه مارگیری بخواهیم تئوری سازی کند! این راه‌ها جز به حزب قدرت و سازمانی که فاقد هر گونه تئوری و فلسفه تاریخ و برنامه و استراتژی خواهد بود نمی‌انجامد.

ط - بیائیم از قرآن درس بگیریم در زمانی که استراتژی و تئوری و برنامه و فلسفه تاریخ حزب مشخص شد، حتی اگر ابراهیم یک نفر هم باشد؛ حزب سازمانده مرحله تکوین خود را تاسیس کنیم «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا... - آیه ۱۲۰ - سوره نحل.» ■ ادامه دارد

○○○○○○○○ ○○○○○○○○ ○○○○○○○○ ○○○○○○○○

ادامه از ۱۲ صفحه

سلسله درس های اسلام شناسی

تاریخی بتواند به صورت کنکریب و مشخص یک نظام حقوقی عصری برای خود ایجاد کند، نه اینکه مانند اسلام فقاهتی حوزه خواهد این فقه قرآن را مطابق و النعل به النعل پیاده نماید. آنچنانکه امروز در ایران شاهد آن هستیم.) ثانیاً شاه ولی الله دهلوی معتقد است که؛ پیامبر با این فقه اجتماعی می‌خواست یک نظام حقوقی برای صیانت از مدینه النبی خود که همان جامعه محمد بود، در برابر کفار و بیگانگان سیاسی که عزم نابودی جامعه محمد را داشتند ایجاد کند. ■ ادامه دارد

اسلام تغییرگرا، اسلام تفسیرگرا - بخش دهم

علامه اقبال لاهوری و تبیین ختم نبوت:

کلیات مولانا اقبال لاهوری - احمد سروش - رمز بیخودی - صفحه ۷۰ - سطر اول به بعد:

پس خدا بر ما شریعت ختم کرد	بر رسول ما رسالت ختم کرد
رونق از ما محفل ایام را	او رسل را ختم و ما اقوام را
خدمت ساقی گری با ما گذاشت	داد ما را آخرین جامی که داشت
لا نبی بعدی ز احسان خداست	پرده ناموس دین مصطفی است
قوم را سرمایه قوت از او	حفظ سر وحدت ملت از او
حق تعالی نقش هر دعوی شکست	تا ابد اسلام را شیرازه بست
دل ز غیر اله مسلمان بر کند	نعره لا قوم بعدی می‌زند

نخستین متفکری که در جهان اسلام به تدوین - دوران تاریخ بشریت بر پایه تبیین ختم نبوت پیامبر اسلام- پرداخت، متفکر و فیلسوف و عارف و حقوقدان نیمه اول قرن بیستم حضرت - مولانا اقبال لاهوری- سر سلسله جنبان «اسلام تطبیقی» در عصر حاضر بود، که در این رابطه در کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام - در فصل روح فرهنگ و تمدن اسلام - صفحه ۱۴۵ و ۱۴۶ - ختم نبوت پیامبر اسلام- را بر پایه مبانی تئوریک ذیل تبیین می‌نماید:

۱ - اقبال مبنای فلسفی اصل «ختم نبوت پیامبر اسلام را بر پایه اصل تکامل در وجود استوار می‌داند» از نظر علامه اقبال اصل تکامل در وجود؛ اولاً همگانی می‌باشد و تمامی هستی را در بر می‌گیرد.

در ثانی هدفدار می‌باشد.

در ثالث شعوردار می‌باشد. «این شعور در راستای آن - هدفداری تکامل- دست به انتخاب و گزینش، به صورت انطباق با محیط (در طبیعت و جانوران) و تطبیق (عالم انسان) می‌زند.»

۲ - از نظر اقبال - شعور هدایتگر حرکت تکامل در وجود- در مرحله انطباقی - تکامل غریزه- نامیده می‌شود و در مرحله تطبیقی - تکامل عقلانیت- می‌باشد.

۳ - وحی عبارت است از همان - شعور هدایتگر حرکت تکاملی در مرحله انطباقی- که اقبال به صورت دوران غریزه مطرح می‌کند.

۴ - وحی از نظر اقبال لاهوری (چه وحی سموات و وجود باشد و چه وحی جانوران و چه وحی الهامی انسان‌ها و چه وحی نبوی پیامبران باشد)، دارای آبخور غریزی هستند.

۵ - از آنجائیکه از نظر اقبال دوران پیامبر اسلام یعنی قرن ششم میلادی مصادف با - ظهور و ولادت عقل برهانی و استقرار انسان شد- این ظهور و ولادت عقل استقرائی در انسان باعث گردید تا هم؛ ساختار و محتوای وحی پیامبر اسلام عوض شود و هم زمینه ختم نبوت پیامبر اسلام فراهم گردد.

۶ - از نظر اقبال با ظهور عقل برهانی استقرائی در انسان، بشریت دیگر با آبخور قلبی غریزی وداع کرد و وارد مرحله عقلانیت یا -عقل خود بنیاد- گردید.

۷ - اقبال معتقد است که وحی پیامبر اسلام (برعکس وحی‌های پیامبران سلف ابراهیمی خود ابراهیم و موسی و عیسی که هم به لحاظ آبخوری و هم به لحاظ محتوای، صورت غریزی داشته‌اند) از نظر آبخور صورت غریزی دارد اما از نظر محتوا ماهیت عقلانی دارد.

۸ - از نظر اقبال عقلانی شدن محتوای وحی پیامبر اسلام (یعنی قرآن)، توسط سه گانه شدن منابع شناخت در قرآن انجام گرفته است. (توضیح آنکه اقبال معتقد است که تا قبل از پیامبر اسلام تنها منبع شناخت بشر همان وحی یا معرفت دینی بوده است، ولی قرآن دو منبع جدید «شناخت تاریخ و طبیعت» را در کنار منبع قلبی شناخت انسان یعنی «وحی» قرار داد، و توسط این سه منبعی کردن شناخت انسان بود که علاوه بر اینکه از آبخور غریزی قلبی شناخت فاصله گرفت و عقلانیت انسان را وارد مدار گردونه تکامل وجود کرد. که با ورود این عقلانیت - راه آسمان بر بشر بسته شد- و ختم نبوت اعلام گردید و عقل خود بنیاد یا آنچنانکه اقبال می‌گوید، «عقل برهانی استقرائی را موتور تکامل بشر کرد» که خود این امر باعث گردید تا تکامل از صورت - انطباقی با محیط به صورت تطبیقی با محیط - در آید. آنچنانکه در این رابطه اقبال می‌گوید: «این کمال نبوت بود که دریافت با ظهور عقل برهانی و استقرائی انسان امکان استمرار نبوت وجود ندارد و لذا با ظهور عقلانیت در عصر پیامبر اسلام پایان نبوت اعلام گردید.»

۹ - بنابراین از نظر اقبال لاهوری؛ پیامبر اسلام میان دو جهان قدیم و جدید ایستاده است، تا آنجا که به منبع الهام و وحی مربوط می‌شود به جهان قدیم تعلق دارد و از آنجا که پای محتوی و روح الهام و وحی وی در کار می‌آید، متعلق به جهان جدید است.

۱۰ - از نظر مولانا اقبال لاهوری؛ «ظهور ولادت عقل برهانی استقرائی انسان» هم زمان با ظهور ولادت اسلام شد، که این موضوع عامل قطع «وحی نبوی و ختم نبوت» پیامبر اسلام شد.

۱۱ - از نظر علامه اقبال؛ توجه دائمی به عقل و تجربه در قرآن و اهمیتی که این کتاب مبین به - طبیعت و تاریخ- به عنوان منابع معرفت بشری می‌هد، همه سیماهای مختلف «اندیشه واحد ختم دوره رسالت» است.

۱۲ - از نظر محمد اقبال؛ «اندیشه خاتمیت را نباید به این معنی گرفت که سرنوشت نهائی حیات و تکامل، جانشین عقل به جای غریزه می‌باشد. چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب، ارزش عقلانی این تئوری در آن است که در برابر تجربه باطنی عرفا، وضع مستقل نقادانه ایجاد می‌کند، و این امر با تولد این اعتقاد حاصل می‌شود که - حجتیت، اعتبار و ادعای اشخاص- به پیوستگی با - فوق طبیعت داشتن در تاریخ بشری- به پایان رسیده است.»

۱۳ - اقبال معتقد است که؛ «از نظر قرآن - تجربه درونی تنها یک منبع معرفت بشری است- لذا به مدلول قرآن دو منبع دیگر معرفت برای انسان وجود دارد که عبارتند از؛ تاریخ و عالم طبیعت، که با کاوش در این دو منبع



معرفت، روح اسلام به بهترین صورت آشکار می‌شود».

۱۴ - از نظر علامه اقبال؛ به موازات خروج انسان از مرحله - اپیستمولوژی تک منبعی شناخت وحی‌انی یا دینی- و ورود به مرحله اپیستمولوژی چند منبعی شناخت- عقل برهانی استقرائی در انسان متولد گردید، که با تولد آن، منابع شناخت چند گانه معرفت بشری از دل معرفت دینی زائیده شد و با متولد شدن معرفت بشری از دل معرفت دینی بشر (در زمان پیامبر)، دو معرفتی گردید- که یکی معرفت دینی بود که؛ همان وحی و دستاوردهای بعدی مربوط به آن می‌باشد؛ و دیگری معرفت بشری بود که توسط عقل برهان استقرائی بشر در عرصه منابع تاریخ و طبیعت حاصل گردید.

۱۵ - در دوران پیامبران ابراهیمی سلف محمد تنها منبع معرفت بشر - منبع دینی و وحی- بود، و در این رابطه بشر از نظر معرفتی تک منبع بود (که همان معرفت دینی بود)، و دیگر از معرفت بشری و عقلانیت برهانی استقرائی خبری نبود.

۱۶ - اقبال معتقد است که «با دو معرفتی شدن منابع انسان که به توسط - تولد عقل برهانی استقرائی انسان در عصر محمد، و تولد معرفت بشری که از دل معرفت دینی به توسط قرآن و پیامبر اسلام- حاصل گردید، باعث نشد تا معرفت دینی از بین برود، بلکه بالعکس - معرفت بشری- آبخور معرفت دینی که همان - قرآن- می‌باشد، بوده که توسط راسیونالیزه کردن یا عقلانی کردن محتوای قرآن، در خدمت معرفت دینی در آمد. آنچنانکه معرفت دینی یا قرآن با چند منبعی کردن معرفت بشری دارای حیات ابدی گردید.»

۱۷ - اقبال معتقد است که؛ دینامیسم قرآن توسط همین مبنای دو معرفتی شدن (معرفت دینی و معرفت بشری) حاصل می‌شود، چرا که به موازات شکل گیری این دو معرفت بشری، ما بین آن‌ها «دیالکتیک معرفتی» حاصل می‌شود که این دیالکتیک «دینامیسم قرآن و وحی محمد» را تشکیل می‌دهد، و همین دیالکتیک خود عامل «ختم نبوت پیامبر اسلام و حیات ابدی و تاریخی قرآن و اسلام» می‌شود.

۱۸ - اقبال معتقد است که؛ اصل اجتهاد که موتور دینامیسم اسلام می‌باشد «تنبیین کننده رابطه بین دو معرفت دینی و معرفت بشری» در اسلام می‌باشد.

۱۹ - از نظر اقبال در دیالکتیک بین معرفت دینی و معرفت بشری، با مطلق شدن معرفت دینی- معرفت بشری نفی می‌گردد، که بدینوسیله اسلام دگماتیسم حاصل می‌شود. بنا براین از نظر اقبال؛ اسلام دگماتیسم بازگشت به دوران ما قبل اسلام می‌باشد که بشر تک منبعی بود و تنها منبع معرفتی بشر را - وحی یا معرفت دینی- تشکیل می‌داد.

۲۰ - اقبال معتقد است که اگر در عرصه دیالکتیک بین معرفت دینی و معرفت بشری تکیه اصلی بر معرفت بشری داشته باشیم، و تکیه حاشیه‌انی بر معرفت دینی بگذاریم، در آن صورت - اسلام انطباقی- حاصل می‌شود. بنا براین در اسلام انطباقی و برعکس اسلام دگماتیسم - معرفت بشری- مطرح می‌باشد، آنهم به شکل متنی نه حاشیه‌انی.

۲۱ - از نظر اقبال اگر در؛ دیالکتیک بین معرفت دینی و معرفت بشری تکیه متنی بر معرفت دینی کردیم و تکیه حاشیه‌انی بر معرفت بشری

داشته باشیم، باعث شکل گیری اسلام تطبیقی می‌شود بنابراین از نظر اقبال حد فاصل و تفاوت بین اسلام انطباقی و اسلام تطبیقی باز گشت پیدا می‌کند به «نوع رابطه‌انی که در بین دو معرفت دینی و معرفت بشری» ایجاد می‌کنیم. اگر رابطه از معرفت دینی به معرفت بشری باشد این اسلام تطبیقی می‌باشد، اما اگر رابطه از معرفت بشری به معرفت دینی باشد در آن صورت اسلام انطباقی شکل می‌گیرد.

۲۲ - از نظر مولانا علامه محمد اقبال لاهوری؛ ما مسلمانان به علت - دو موتوری بودن معرفت- (معرفت بشری و معرفت دینی)، از آزادترین ملت‌های جهان در دوران ختم نبوت می‌باشیم، چرا که این امر باعث گردیده تا تنها عامل هدایت گر ما مسلمانان در دوران ختم نبوت، فقط و فقط «عقل برهانی استقرائی» انسان بشود و لاغیر؛ لذا هیچ عاملی در دوران ختم نبوت (که تا پایان تاریخ ادامه خواهد داشت)، نمی‌تواند ما را به بیراهه و تکلیف و برخورد کورکورانه و ادار سازد.

۲۳ - از نظر علامه اقبال؛ پیامبر اسلام در مرحله - گذار انسان از مرحله غریزه به مرحله خرد استقرائی- بعثت کرد.

۲۴ - ظهور خرد استقرائی انسان عامل ختم نبوت محمد می‌باشد.

۲۵ - از نظر اقبال؛ در وحی محمد که همان قرآن می‌باشد «آبخور وحی با محتوای وحی» متفاوت می‌باشد. آبخور وحی محمد همان غریزه می‌باشد، اما محتوای وحی محمد، خرد استقرائی انسان است که با چند - منبعی کردن شناخت انسان- تکوین پیدا کرده است.

۲۶ - اقبال می‌گوید؛ این کمال نبوت محمد بود که فهمید نبوت را با خود به پایان برساند.

۲۷ - اقبال می‌گوید؛ با - تولد خرد استقرائی از دل معرفت دینی قرآن- دیگر نیازی به وحی جدید نمی‌باشد، چرا که همین امر باعث گردید تا مادر معرفت دینی «قرآن» بتواند تا نهایت، خرد استقرائی بشر را هدایت کند.

۲۸ - اقبال می‌گوید؛ ما مسلمانان به دلیل اینکه معتقد به ختم نبوت هستیم، آزادترین ملت روی زمین می‌باشیم.

۲۹ - اقبال علت ختم نبوت پیامبر اسلام را «کمال انسان از مرحله غریزه به مرحله عقل استقرائی» می‌داند.

۳۰ - اقبال معتقد است که اگر عقل استقرائی بشر در زمان محمد متولد نمی‌گردید، وحی بهمان شکل سابق اش ادامه پیدا می‌کرد.

۳۱ - اقبال ختم نبوت را فقط محدود به فقه و شریعت اسلام نمی‌داند بلکه به تمامی اجزاء اسلام اعم از:

الف - شریعت ب - اعتقادات و معارف ج - و اخلاق گسترش می‌دهد.

۳۲ - اقبال موتور دینامیسم اسلام را در اجتهاد می‌بیند.

۳۳ - اقبال اصل اجتهاد در اسلام را (مانند اسلام دگماتیسم حوزه و در راس آن‌ها مرتضی مطهری و طباطبائی محدود به شریعت و فقه نمی‌کند بلکه)، به تمامی عرصه‌های اسلام اعم از - شریعت و معارف و اعتقادات و اخلاق- گسترش می‌دهد.

بقیه از صفحه اول

تکامل

- ۴ - اصل غایت الغایت بودن خدا به عنوان روح مطلق وجود (نه علت العلل بودن یا محرک اولیه بودن او).
- ۵ - اصل پیوند وجودی بین جهان و روح مطلق - چه در عرصه شدن و چه در عرصه غایت الغایت.
- ۶ - اصل تکامل پذیر بودن خدا در عرصه شدن وجود.
- ۷ - اصل دیالکتیکی بودن - شدن عالم - که بر سه پایه تضاد و حرکت و تکامل استوار می‌باشد.
- ۸ - اصل تبیین تکامل عالم وجود بر پایه اصل - تغییر کمی به کیفی یا تبیین تکامل بر پایه تحول کیفی.
- ۹ - اصل تعریف تکامل بر پایه شدن وجود.
- ۱۰ - اصل تبیین - شدن - بر مثلث تز و آنتی تز و سنتز.
- ۱۱ - اصل تبیین مکانیزم - شدن یا تکامل - در بستر مثلث تز و آنتی تز و سنتز.
- ۱۲ - اصل ذاتی بودن و دینامیک بودن تکامل بر پایه طرح - تضاد درونی پدیده‌ها - به عنوان آبشخور اولیه شکل گیری حرکت دینامیکی جهان.
- ۱۳ - اصل تک پایه‌ای بودن اصل تضاد در بستر - تکوین و پیدایش حرکت در شکل تز و آنتی تز و سنتز - که ابتدا تضاد به صورت یک امر ظاهر می‌شود، خود این امر به نفی خود می‌پردازد، و از نفی خودش آنتی تز یا وجه دیگر تضاد به همراه حرکت شکل می‌گیرد، که به موازات آن باز خود این - آنتی تز - به نفی خودش می‌پردازد، که از نفی آنتی تز - سنتز - حاصل می‌شود، که این سنتز همان - شدن و اصل تکامل - می‌باشد که به صورت دینامیکی و در شکل - تغییر کمی به کیفی - حاصل می‌شود و از - هستی مطلق - شروع می‌شود و در نهایت امر به - روح مطلق یا خداوند - ختم می‌گردد.
- ۱۴ - اصل تعریف تاریخ بر پایه - شدن وجود - که از آنجائیکه - شدن مشمول کلیت جهان - می‌شود، لذا تاریخ مشمول - کل عالم واقع - می‌شود، یعنی از دیدگاه هگل تاریخ عبارت است از - حرکت شدن دیالکتیکی همه وجود -.
- ۱۵ - اصل تحول پذیری و تکامل پذیری دیالکتیکی - عالم ذهن مانند عالم عین -.
- ۱۶ - اصل آمیخته بودن - خدا و روح با عالم عین و وجود -.
- ۱۷ - اصل استنتاج منطقی - مدلول از دلیل و نه ایجاد و تولید مدلول از دلیل - یا ایجاد و تولید معلول از علت.
- ۱۸ - اصل جایگزینی دلیل به جای علت.
- ۱۹ - اصل جایگزینی - غایت الغایات - بودن خداوند به جای - علت العلل - بودن خداوند.

۳۴ - اقبال؛ ختم نبوت پیامبر اسلام را به ختم ولایت پیامبر اسلام، جاری و ساری می‌کند. چراکه از نظر اقبال؛ «گوهر نبوت ولایت می‌باشد و ولایت محمد، حجت شدن شخصیت اش» در عرصه ادعاهای محمد بود.

۳۵ - اقبال معتقد است که؛ اگر ختم نبوت محمد را به ختم ولایت او تسری ندیم (آنچنانکه رادها کریشنان می‌گوید)، خشن‌ترین دیکتاتورهای تاریخی از دل اسلام و فقه به عنوان ولایت بیرون خواهد آمد.

۳۶ - اقبال معتقد است که؛ «بر پایه ختم ولایت محمد که در کانتکس ختم نبوت بعد از محمد است، هیچ کس نمی‌تواند ادعائی بر ولایت مسلمین» بکند، چراکه لباس ولایت تنها بر تن محمد ساخته شده بود؛ و به همین ترتیب در دوران ختم نبوت - ادعای ولایت محمد - توسط هر کسی که صورت گیرد، شبادی است! از نظر اقبال لاهوری؛ مهتر از ختم نبوت پیامبر اسلام، ختم ولایت پیامبر اسلام است، چراکه «با ختم ولایت پیامبر اسلام امکان نفی توتالی‌تر و شکل گیری دموکراسی برای مسلمانان ممکن شد».

۳۷ - اقبال؛ پیدایش عقل استقرائی انسان را معلول تکامل غریزه می‌داند.

۳۸ - اقبال؛ تکامل غریزی دوران حیات اولیه بشر تا عصر محمد را معلول وحی می‌داند.

۳۹ - اقبال؛ بین دوران نبوت بشر و دوران عقلانیت بشر تفاوت قائل است. او دوران نبوت را مختص دوران غریزه تاریخ بشر می‌داند، در صورتیکه دوران عقلانیت بشر از نظر اقبال مختص به - دوران ختم نبوت تا پایان تاریخ - می‌باشد.

۴۰ - اقبال؛ بین ختم نبوت و ختم دیانت فرق قائل است. از نظر اقبال؛ «از ابراهیم تا محمد فقط یک دین می‌باشد که نامش اسلام است» لذا ما در مذهب ابراهیمی ادیان نداریم بلکه دین داریم، پس ختم ادیان (آنچنانکه مرتضی مطهری در رد اقبال می‌گوید)، معنی ندارد. ختم نبوت محمد ختم دین نیست، «ختم ولایت و نبوت و قطع وحی نبوی» برای همیشه بر بشر خواهد بود.

۴۱ - اقبال به پیروی از شاه ولی الله دهلوی (عارف و متکلم و مفسر و قرآن شناس قرن هیجدهم هند) فقه قرآن را غیر از بخش فردی آن (عبادات) که سنت پیامبر اسلام را تشکیل می‌دهد (مثل عبادات و اخلاق که ربطی به فقه ندارد)، مابقی فقه در قرآن و اسلام را - اجتماعیات فقه - می‌داند که یک امر الگوئی می‌باشد، و نه یک سلسله تکلیف همیشگی (آنچنانکه اسلام فقاهتی حوزه معتقد است)، به این معنی که اقبال با تاسی از شاه ولی الله دهلوی می‌گوید؛ تنها هدف از فقه اسلام و فقه قرآن (منهای بخش عبادات مثل نماز و روزه و حج و... آنچه که بر طبق سنت پیامبر شکل یافته است و برای همیشه ثابت می‌باشد)، آن بود که پیامبر بر پایه این فقه اجتماعی - که همان قوانین حقوقی اجتماعی می‌باشد - و با توجه به شرایط تاریخی خودش یک نظام حقوقی بسازد تا بر پایه آن؛ اولاً بتواند اسلام را به صورت یک دین اجتماعی و سیاسی درآورد (تا هر جامعه‌ای در شرایط مختلف فرهنگی و



۲۹ - اصل - ذومراتب بودن - تکامل یا شدن در عرصه دیالکتیک وجود - (یا مثلث تز و آنتی تز و سنتز)، است. بدین ترتیب که - هستی در گهواره تکامل از صورت بسیط به سمت مرکب پیش می‌رود و هرچه پیشتر می‌رود این مرکب، مرکب‌تر می‌شود. آغاز این پروسس - هستی مطلق - است که در شکل - وجود صرف - می‌باشد و نهایت آن - روح مطلق - است که همان خداوند می‌باشد.

۳۰ - اصل - وحدت وجود بین خداوند و عالم هستی - زیرا از نظر هگل از آنجائیکه؛ خداوند به عنوان روح از آغاز وجود تا انتهای روح مطلق، آمیخته با وجود است و همراه با وجود تکامل پیدا می‌کند، لذا خداوند در این دستگاه در جریان عالم می‌باشد و مانند خدای - ساعت ساز نیوتن یا خدای محرک اولیه ارسطو - بیکار نمی‌باشد.

۳۱ - اصل - همگانی بودن تاریخ - از آنجائیکه از نظر هگل تاریخ عبارت است از؛ شدن - و از آنجائیکه شدن بر پایه - مثلث تز و آنتی تز و سنتز - تمامی عالم را در بر گرفته است، لذا همه عالم تاریخ است و همه عالم در حال شدن است.

۳۲ - اصل - تاریخمند بودن ذهن انسان - از نظر هگل آنچنانکه؛ عین در حال شدن است و دارای تاریخ می‌باشد، ذهن هم در حال شدن پیوسته می‌باشد، بنابر این ذهن هم دارای تاریخ است.

۳۳ - اصل - نفی منطقی بودن عقلی قانون علیت - از نظر هگل اصل علیت (که پایه معرفت شناسی فلاسفه تاکنون بوده است)، یک اصل عقلی بر پایه ضرورت منطقی نمی‌باشد، زیرا علیت فقط یک قانون محسوس است، یعنی چون در بیرون دیدیم یا احساس کردیم، حکم به انجام آن می‌دهیم.

۳۴ - اصل - ضرورت منطقی بودن رابطه دلیل با مدلول - از نظر هگل در دستگاه - دلیل مدلول - که بر پایه استنتاج و اصل ضرورت منطقی استوار می‌باشد - رابطه دلیل و مدلول ذاتی است - و نیازمند به علت نیست، اما در دستگاه علت و معلول - رابطه علت و معلول ذاتی نیست و بر پایه اصل ضرورت منطقی استوار نمی‌باشد.

۳۵ - مشخصه اصل تکامل جهان از نظر هگل: تکامل امری است که؛ اولاً ذومراتب، در ثانی دیالکتیکی، در ثالث دینامیکی، در رابع محصول شدن است، در خامس استنتاجی است و نه علتی، در سادس به صورت کمی و کیفی شکل پیدا می‌کند.

۳۶ - مشخصه اصل حرکت از نظر هگل: حرکت امری است که؛ اولاً استنتاج شده از تضاد درونی است، در ثانی درونی است نه برونی، در رابع دینامیکی می‌باشد و نه مکانیکی، در خامس دیالکتیکی است نه استاتیکی، در سادس تکامل‌مند می‌باشد نه یکنواخت.

۵ - داروین و نئوداروینیسم و تئوری علمی - اصل تکامل دینامیک جهان و مبنای تئوری علمی تکامل دینامیک - از داروین و نئوداروینیسم:

۱ - در عرصه زیست شناسی اصل - ترانسفورمیسم یا تبدل انواع - حاکم می‌باشد و انواع تبدیلی می‌یابند و از یکدیگر بر می‌آیند.

۲ - علت تبدل انواع عبارتند از؛

۲۰ - اصل حاصل شدن هر ضدی از ضد خودش.

۲۱ - اصل کمی و کیفی بودن سیر دیالکتیکی تکامل، به این صورت که؛ هستی و وجود در سیر دیالکتیکی خود از کمیت به کیفیت - گذر می‌کند. یعنی سیر دیالکتیکی حرکت دینامیکی - ناشی از تضاد درونی یکنواخت نیست - بلکه بالعکس اول سیری کمی و تدریجی دارد، که در مرحله‌ای از شدن این - سیر دیالکتیکی تدریجی بدل به تحول دفعی و کیفی - می‌گردد.

۲۲ - اصل - اشکال تکامل دینامیکی وجود - که در دو شکل انجام می‌گیرد که یکی را - تکامل کمی - می‌نامند و دیگر را - تکامل کیفی -.

۲۳ - اصل نفی اثبات خداوند بر پایه اصل - علیت یا علت نخستین یا محرکه اولیه فلاسفه گذشته، و جایگزین کردن اثبات خدا بر پایه اصل - ضرورت منطقی عقلی و دلیل و نتیجه -.

۲۴ - اصل غایت الغایت بودن خداوند به صورت - روحی که در همه وجود و آمیخته با وجود، در حال شدن و تکامل می‌باشد که در نهایت تکامل، وجود به روح مطلق که غایت الغایات وجود می‌باشد می‌رسد - یعنی از دیدگاه هگل - خدا روح مستقل از عالم که خالق عالم باشد نیست - بلکه خود - روح آمیخته با وجود است - که در عرصه خلقت تکاملی عالم کامل می‌شود و در نقطه نهائی تکامل جهان به مرحله - روح مطلق هستی - می‌رسد.

۲۵ - اصل رابطه خداوند با عالم؛ که به صورت فرآیندی‌های مختلف از - طبیعت تا انسان و از انسان تا روح مطلق - ادامه پیدا می‌کند. به این ترتیب که ابتدا - روح خود را نفی می‌کند و با نفی روح است که طبیعت بوجود می‌آید و انسان زمانی بوجود آمد، که طبیعت خود را نفی کرد. پس از نفی روح، طبیعت نتیجه شد و از نفی طبیعت، انسان نتیجه گردید.

۲۶ - اصل وحدت وجودی - عین و ذهن - به اینصورت که از نظر هگل؛ یک ذات در عالم دو گونه نتیجه می‌دهد؛

الف - وجود عینی.

ب - وجود ذهنی. به عبارت دیگر وجود عینی و وجود ذهنی از نظر هگل (برعکس آنچه دکارت و کانت می‌اندیشیدند)، دو وجود منفک از هم نمی‌باشد بلکه دو چهره از یک وجود هستند.

۲۷ - اصل وحدت - مکانیزم و کارکرد عین و ذهن - به این شکل که از نظر هگل؛ هرچه در ذهن بر پایه اصل ضرورت منطقی عقلی و بر پایه دلیل و مدلول نتیجه می‌دهد، در عالم عین قابل تحقق می‌باشد. - یعنی از نظر هگل آنچه عین است ذهن است و آنچه ذهن است عین است و بین عین و ذهن هیچ شکافی وجود ندارد، نه به لحاظ پذیرش قوانین دیالکتیکی و نه به لحاظ تقدم و تأخر تکوینی و زمانی.

۲۸ - اصل استنتاج - دلیل از مدلول - به جای اصل ایجاد - علت از معلول - به عبارت دیگر از نظر هگل؛ در جهان عین و ذهن که بر پایه دلیل و استنتاج حرکت می‌کنند، مدلول مانند علت از معلول بوجود نمی‌آید، بلکه بالعکس - مدلول از دلیل نتیجه می‌شود - پس در دستگاه فکری هگل نباید بگوئیم - آنتی تز از تز - بوجود می‌آید یا زائیده می‌شود، بلکه بالعکس باید بگوئیم - آنتی تز از تز - نتیجه می‌شود.

هیچ پدیده‌ای امکان پذیر نیست. «...وَلَهُ أَسْمَاءُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ - تمامی آنچه در آسمان و زمین هستند، چه بخواهند و چه نخواهند بسوی پروردگار باز خواهند گشت - آیه ۸۳ - سوره آل عمران.»

۵ - هدف خلقت انجام اصل تکامل در وجود می‌باشد. «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ - آیا چنین می‌پندارید که هستی به عبث خلق شده و شما به طرف ما بازگشت پیدا نمی‌کنید - آیه ۱۱۵ - سوره مومنون.»

۶ - هم «منشاء تکامل» خدا است و هم «غایت تکامل» خدا است. «...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - شروع حرکتان از خدا بوده، غایت حرکت مان هم بازگشت به همین خداوند می‌باشد - آیه ۱۵۶ - سوره بقره.»

۷ - هر چیزی که از گهواره تکامل دور شود نابود می‌گردد. «...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ... - همه آنچه که از راه او جدا شوند نابود می‌گردند - آیه ۸۸ - سوره قصص.»

۸ - تکامل هستی صورت دفعی نداشته بلکه به صورت یک پروسس و در فرآیندهای مختلفی حاصل شده است. «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ... - پروردگار شما- خداوندی است که هستی را در هفت روز خلق کرد - آیه ۳ - سوره یونس؛ و «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ... - اوست خدای که هستی را در هفت مرحله آفرید - آیه ۷ - سوره هود.»

۹ - اصل تبدیل انواع در عرصه تکامل زیستی حاکم می‌باشد. «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - او است خدائی که آفرید تمامی موجودات ذی حیات را از آب، در عرصه این آفرینش مرحله‌ای برشکم حرکت می‌کردند، مرحله‌ای بر چهار پا و مرحله‌ای بر دو پا، همانا خداوند بر همه چیز تواناست - آیه ۴۵ - سوره نور.»

۱۰ - در عرصه تکامل تاریخی و انسانی و اجتماعی - معیار تکامل سبقت گرفتن در عرصه عمل خودآگاهانه می‌باشد. «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ أَحْسَنَ عَمَلًا... - اوست خدائی که خلق کرد موت و حیات تا آزمایش کند شما را با احسن عمل - آیه ۲ - سوره ملک.»

۱۱ - مراحل تکامل زیستی موجودات ابتدا صورت کمی و تدریجی داشته و در پایان هر مرحله‌ای این - صورت کمی و تدریجی حالت دفعی و کیفی- به خود گرفته است؛ و «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ - ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ - ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ - همانا ما آفریدیم انسان را از طین. پس گردانیدیم نطفه را در رحم. پس در رحم آن نطفه را بدل به خون بسته و بعد آن خون بسته را بدل به گوشت و بعد آن گوشت را بدل به استخوان و بعد آن استخوان را با گوشت پوشانیدیم. - تا اینجا تکامل صورت کمی و تدریجی داشت به این مرحله که رسید، تکامل تدریجی قبلی دچار تحول کیفی می‌شود (توجه به بیان «خلقا آخر» در این آیه که از نظر مفسرین حتی صاحب المیزان،

الف - اصل تنازع در بقا. ب - اصل انطباق با محیط. ج - اصل بقاء اصلح. د - اصل توارث.

۳ - اصل تکامل که در گرو اصل تبدل انواع می‌باشد دقیقاً بر پایه اصل - بقاء اصلح- صورت می‌پذیرد که مطابق آن، طبیعت آن‌ها را که شایسته‌ترند برای بقاء انتخاب می‌کند.

۴ - اصل تبدل انواع در طبیعت امری ضروری و حتمی خواهد بود، زیرا کوشش موجودات برای بقاء جبری است و در این کوشش -آن وجود کامیاب می‌شود که اصلح‌تر باشد-.

۵ - موجودات در آغاز خلقت چنانکه امروز هستند خلق نشده‌اند، نخستین جاندار از نظر -نوع واحد بوده- که در مرتبه‌ای بسیار پست و ساده قرار داشته است، میلیون‌ها سال طول کشیده تا در گهواره تکامل تنوع موجود شکل پیدا کرده است.

۶ - تکامل و تبدل انواع در عرصه حیات و زیست به دو شکل - کمی و تدریجی و کیفی یا دفعی- صورت گرفته است. به عبارت دیگر تکامل در بستر حیات و زیست به دو شکل - ترانسفورمیسم یا تدریجی و موتاسیون یا جهشی- به انجام رسیده است، که مرحله ترانسفورمیسم تکامل را می‌توانیم - مرحله حرکت کمی تکامل بنامیم و مرحله موتاسیون را مرحله تغییر کیفی- حرکت تکامل بنامیم.

۷ - حرکت تکامل از آغاز تا انتها صورت پروسس داشته است که این پروسس تا قبل از انسان فرآیند تکامل زیستی نامیده می‌شود، اما از مرحله پیدایش انسان فرآیند تکامل انسان عوض شد و تکامل تاریخی، جانشین تکامل زیستی قبلی می‌شود و دیگر تنوع انواع در شکل زیستی آن تحقق پیدا نمی‌کند، بلکه -ارابه تکامل در عرصه تکامل تاریخی- پیش خواهد رفت.

۸ - قوانین کلی تکامل وجود که عبارتند از؛ سه اصل:
الف - ساده به پیچیده. ب - حرکت مارپیچی. ج - حرکت برگشت ناپذیر، بر تکامل زیستی و تکامل تاریخی انسان نیز حاکم می‌باشد.

۶ - قرآن و تئوری فلسفی و علمی اصل تکامل دینامیک جهان:

مبنای مذهبی تئوری تکامل دینامیک جهان از نظر قرآن:

۱ - از نظر قرآن مبنای تکامل وجود در عرصه شدن یا صیوروت می‌باشد. «...أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ - (معنی صیوروت همان شدن می‌باشد که تکامل از نظر قرآن محصول آن است) همانا شدن شما به سوی پروردگار می‌باشد - آیه ۵۳ - سوره شوری.»

۲ - خداوند غایت الغایات - شدن و تکامل وجود- می‌باشد. «...وَالِإِلَهِ الْمُنْصِرِ - غایت شدن‌های وجود به طرف خداوند است - آیه ۲۸ - سوره آل عمران.»

۳ - همه هستی و تمامی وجود در گهواره تکامل و شدن تکاملی به سوی خداوند صیر می‌کنند. «...وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمُنْصِرُ - تمامی آسمان و زمین و هرچه در آن‌ها است در حال شدن به سوی خداوند می‌باشند - آیه ۱۸ - سوره مائده.»

۴ - حرکت تکامل در کلیت وجود امری جبری می‌باشد و تخلف از آن برای



تفسیر سوره انسان یا دهر

تبیین فلسفی انسان از نگاه وحی و محمد و قرآن

بخش اول

۱- مقدمه:

اعتقاد به نبوت از نگاه کلیه مسلمانان اعم از شیعه و سنی از اصول دین می‌باشد. که کفران آن مانند کفران توحید و معاد به مثابه کفران دین می‌باشد. بنابراین اعتقاد به رسالت محمد و اعتقاد به وحی محمد جزء اصول دین می‌باشد. اما اعتقاد به آن نیازمند شناخت محمد و وحی و حرکت محمد است؛ و بدون شناخت این سه عامل، امکان شناخت نبوت وجود ندارد. چرا که مبانی نبوت در اسلام؛ سه عامل «وحی و محمد و رسالت» یا حرکت و تاریخ ۲۳ ساله مبارزه محمد می‌باشد؛ و بدون شناخت هر یک از این سه عامل، امکان شناخت نبوت برای یک مسلمان وجود ندارد. زیرا از نگاه قرآن و اسلام:

اولاً شخصیت محمد جزو نبوت می‌باشد؛ و به عنوان الگوی زیستن و شدن و بودن یک مسلمان است. «وَكذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...» - و بدین سان شما را امتی میانه قرار دادیم تا گواهان بر مردم باشید آنچنانکه محمد گواه بر شما می‌باشد - آیه ۱۴۳ - سوره بقره.»

و «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...» - همانا برای شما در محمد الگوی نیکو است - آیه ۲۱ - سوره احزاب.»

در ثانی از آنجائیکه وحی محمد بر عکس وحی موسی و وحی عیسی و...، یک وحی پکیجی نمی‌باشد که به صورت الواحی یک مرتبه بر او نازل شده باشد، بلکه بالعکس وحی محمد در میان تمامی انبیاء ابراهیمی تنها وحی است که به صورت تاریخی در مدت ۲۳ سال بر محمد نازل شده است؛ و بستر تاریخی که وحی در عرصه آن بر محمد نازل شده است، مدت ۲۳ سال مبارزه محمد می‌باشد که بدون شناخت این تاریخ، امکان شناخت وحی محمد به صورت فراتاریخی وجود ندارد. در ثالث خود وحی نازل شده بر محمد (آنچنانکه در آیه ۲۵ - سوره الحديد مطرح شده است) «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» - همانا ما فرستادیم پیامبران خود را با بینه و کتاب و میزان برای اینکه توده‌های مردم را وادار به قیام، جهت بر پایی قسط و عدالت بکنند؛ و در این رابطه آهن را هم فرستادیم، تا هم در خدمت مردم باشد و هم خدا بداند، چه کسی او و پیامبرانش را در غیب یاری می‌کند، آری خداوند خودش هم نیرومند و هم عزیز می‌باشد.»

و آیه ۲۱۳ - سوره البقره «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فِيهِ...» - مردم ابتدا جامعه و امه واحدی بودند، پس از اینکه جامعه آن‌ها دچار اختلاف گردید ما پیامبران خود را با وحی فرستادیم، تا اختلاف پدید آمده در جامعه بشریت را با آن بر طرف کنند؛ و آن وحی ائی است که در

دلالت بر تحول کیفی در حرکت تدریجی قبلی تکامل می‌کند) - آیات ۱۲ الی ۱۴ - سوره مومنون.»

۱۲ - از آنجائیکه همه - جهان در بستر شدن بسوی غایت تکامل خداوند می‌روند- در نتیجه دارای تاریخ می‌باشند. «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ...» - بگو در زمین بگردید تا بفهمید که ما خلقت را چگونه آغاز کردیم - آیه ۲۰ - سوره عنکبوت.»

۱۳ - خلقت و تکامل آن امری قانونمند و منظم می‌باشد. «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَوتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُتُورٍ - ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ حَاسِنًا وَهُوَ حَسِيرٌ - وَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ - اوست خدائی که آسمان‌ها را به صورت فرآیندی و مرحله‌ای آفرید آیا در بنای این آسمان‌ها بی نظمی و خللی می‌بینید، اگر آن را منظم و قانونمند نمی‌بینید در شناخت خود شک کنید، پس به - باز شناخت- دوباره از آن‌ها بپردازید آیا باز هم در آن‌ها سستی و بی نظمی می‌بینید، اگر اینبار هم دیدید باز هم در شناخت خود شک کنید و با نگاهی جدید به مطالعه هستی بپردازید، بالاخره شناخت شما منقلب خواهد شد - آیات ۳ الی ۵ - سوره ملک.»

۱۴ - شدن و تکامل بر بستر دیالکتیک انجام می‌گیرد و هستی دارای حرکت دینامیک می‌باشد. «تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ...» - داخل می‌کنیم شب را در روز و روز را در شب، و خارج می‌کنیم زنده را از مرده و مرده را از زنده - آیه ۲۷ - سوره آل عمران.»

۱۵ - خداوند تکامل پذیر نیست بلکه تکامل بخش است ولی آمیخته با وجود است و بیرون از وجود نمی‌باشد (نه به صورت محرک اولیه ارسطو و نه به صورت خدای ساعت ساز نیوتن و نه به صورت خدای محرک دکارت)، «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» - خداوند نور سماوات و زمین است. مثال این نور قندیلی می‌ماند که در دیوار می‌کنند و چراغ فانوس را در آن قندیل قرار می‌دهند. روی این چراغ فانوس یکشیشه قرار دارد که فتیله چراغ درون آن شیشه مانند ستاره می‌درخشد و نور افشانی می‌کند. فتیله این چراغ از روغنی که در مخزن آن قرار دارد تغذیه می‌کند آن روغن، روغن درخت زیتونی است که هم شرق را در هم نور دیده و هم غرب را. نزدیک است خود این روغن جدای از فتیله روشن بشود، در آن صورت هم نور شیشه و هم نور روغن ترکیب می‌شود و باعث روشنی بیشتر می‌شود. خداوند اینچنین با نورش هدایت می‌کند. این مثالی است برای ناس و خداوند بر همه چیز آگاه است - آیه ۳۵ - سوره نور.» ■

ادامه دارد

و فراتاریخی» ندارد. بلکه شکلی صد در صد «کنکری و مشخص و زمینی و تاریخی» دارد.

۱۱ - آنچه وحی محمد را تاریخی می‌کند، ۲۳ سال مبارزه محمد در عرصه دو استراتژی متفاوت سیزده ساله مکیه و ده ساله مدینه می‌باشد. که استراتژی ده ساله مکیه محمد، (آنچنانکه در تفاسیر قبلی مطرح کردیم)، «استراتژی آگاهی بخش بر پایه انسان سازی فردی» می‌باشد. در صورتی که استراتژی ده ساله او در مدینه «استراتژی آزادی بخش بر پایه جامعه سازی اجتماعی» است، که بدون شناخت مضمون این دو استراتژی او، امکان فهم و شناخت قرآن یا وحی محمد میسر نمی‌باشد. زیرا بر پایه این دو استراتژی کاملاً متفاوت است که قرآن یا وحی، چه در «تنظیم صورت بندی آیه‌ها و سوره قرآنی»، و چه در «تدوین و تبیین و تشریح محتوی و مضمون آن»، مادیت زمینی پیدا می‌کند. بطوریکه می‌توان گفت اگر سقراط حکمت را از آسمان به زمین آورد و زمینی کرد، محمد وحی آسمانی را زمینی کرد. (و این موضوع آنچنانکه اقبال لاهوری می‌گوید، پاسخی است به عبدالقدوس گنگھی که می‌گفت؛ محمد به معراج رفت و بازگشت. سوگند به خدا که اگر من به آن نقطه رسیده بودم، هرگز به زمین باز نمی‌گشتم).

۲- ضرورت تبیین فلسفی انسان توسط محمد:

آنچه تا اینجا در یافتیم عبارت است از اینکه؛ هدف از رسالت محمد «برپایی عدالت اجتماعی و وادار کردن توده‌ها در عرصه یک مبارزه همیشگی تاریخی، جهت برپایی قسط است.» طبیعی است که در راستای این رسالت تاریخی، تا تبیین جدیدی از انسان ارائه ندهد، امکان نیل به چنین هدف و مقصودی برایش میسر نمی‌باشد. زیرا زمانی توده‌ها در عرصه یک مبارزه تاریخی بر علیه قاسط قیام بالقسط می‌کنند، که به شناخت جدیدی از جایگاه انسانی خویش دست یافته باشند. به عبارت دیگر محمد یا پیامبران ابراهیمی، که هدفشان «به قیام واداشتن جامعه برای برپایی عدالت و قسط» می‌باشد، جز با «تغییر جایگاه انسانی در باور توده‌ها» نمی‌توانند به این خواسته خود لباس واقعبیت بپوشانند. به عبارت دیگر تنها راه به حرکت در آوردن توده‌ها تغییر جایگاه انسان در باور و اندیشه و اعتقادات آنها می‌باشد. یعنی ابتدا باید یک تحول در باور توده‌ها نسبت به مقوله انسان و انسانیت بوجود آورد، سپس در راستای این تحول در- باور خود توده‌ها - اقدام به تحول اجتماعی جهت برپایی قسط کرد.

تا زمانیکه این تحول در باور و اعتقادات توده‌ها نسبت به انسان صورت نگیرد، امکان حرکت و تحول توده‌ها وجود نخواهد داشت. به این دلیل است که محمد در عرض ۲۳ سال مبارزه اجتماعی خود، پیوسته نوک پیکان تبیین فلسفی خود را در - کانتکس توحید و معاد و نبوت - بر انسان قرار داد، و توسط آن می‌کوشد تا انسانی را که جانشین خدا است، الگو سازد.

«وَادِّ قَال رَبُّكَ لِلْمَلَايِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... - هنگامی را متوجه باش: که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من قرار دهنده جانشینی در زمین هستم - آیه ۳۰ - سوره بقره»، و انسانی که حامل امانات الهی می‌باشد.

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ... - همانا عرضه کردیم امانت خود را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها، پس آن‌ها از تحمل آن امتناع کردند و ترسیدند،

راستای برپایی عدالت اجتماعی قابل شناخت می‌باشد. بنابراین آنچه تا اینجا مشخص گردید عبارتند از اینکه:

۱ - اعتقاد به نبوت محمد جزء اصول اسلام می‌باشد، که در کنار دو اصل دیگر «توحید و معاد» اصول زیربنائی اسلام را تشکیل می‌دهند. که مورد اعتقاد تمامی مسلمانان اعم از تشیع و تسنن است.

۲ - تدوین اصول سه گانه (توحید و نبوت و معاد) که مورد قبول تمامی مسلمانان است، اگرچه بعد از مرگ محمد انجام گرفته است، ولی به خاطر جایگاه استراتژیک این سه اصل در رابطه با متن وحی و قرآن می‌باشد. که بعد از محمد به صورت سه اصل فوق در میان مسلمانان تدوین شده است.

۳ - عدم اعتقاد به نبوت محمد به مثابه کفران توحید و اسلام و معاد است.

۴ - اعتقاد به نبوت محمد در گرو شناخت نبوت محمد می‌باشد.

۵ - شناخت نبوت محمد در گرو شناخت نسبت به مبانی نبوت محمد است.

۶ - مبانی نبوت محمد عبارتند از:

الف - وحی نازل شده بر محمد. ب - تاریخ ۲۳ ساله مبارزه محمد. ج - شخصیت فردی محمد.

۷ - کاراکتر و شخصیت محمد با مبارزه ۲۳ ساله او متفاوت می‌باشد. چراکه شخصیت یا کاراکتر محمد که همان اخلاق محمد را تشکیل می‌دهد، تبیین کننده رسالت فردی او است. («بِعَثِّ لَاتَمَّ الْمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ - بعثت کردم تا اخلاق انسان را تمام کنم - پیامبر»؛ و در آیه ۳ - سوره المائده که می‌فرماید: «...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي... - امروز دین شما را کامل کردم و نعمت را بر شما تمام نمودم.»)

محمد در این آیه دو رسالت اتمام و اکمال برای خود قائل است، که رسالت اکمال محمد بازگشت پیدا می‌کند به رسالت دین و وحی و جامعه سازی محمد. که در رابطه با این رسالت است که محمد در آیه ۴۰ - سوره احزاب خاتم النبیین معرفی می‌گردد «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا.» در صورتی که رسالت اتمام محمد بازگشت پیدا می‌کند به تمام کردن اخلاق بر بشریت، که محمد با شخصیت و کاراکتر خود، که همان «رسالت فردی و انسانی» اش می‌باشد، به انجام رسانیده است. در صورتی که مبارزه ۲۳ ساله او تبیین کننده «رسالت جامعه سازی» محمد می‌باشد.

۸ - برای شناخت مضمون و محتوای وحی محمد، می‌بایست در راستای رسالت و هدف آن که «برپایی عدالت اجتماعی توسط قیام توده‌ها» می‌باشد، آنرا فهم کرد.

۹ - علت اینکه شخصیت فردی محمد جزء مبانی نبوت اش می‌باشد، به این خاطر است که وحی و قرآن شخصیت فردی محمد را برای مسلمانان، به عنوان «الگو و نمونه شدن و زیستن و بودن (اخلاق)»، برای همیشه زمان و زمین مطرح می‌کند.

۱۰ - دلیل اینکه تاریخ ۲۳ ساله مبارزه محمد جزء مبانی نبوت محمد و اسلام و قرآن می‌باشد، به این خاطر است که «وحی محمد در میان تمامی پیامبران برحق ابراهیمی تنها وحی است که صورت مجرد و کلی و آسمانی



برابری حاصل نشود، برادری یک شعار دروغ و عوام فریبانه می‌باشد. انسان محمد برادری را در عرصه برابری تبیین می‌کرد، نه برابری را در بستر برادری انسانی تبیین کند. محمد به خاطر اینکه در عرصه نظام خلقت توحید را می‌دید، لذا نمی‌توانست در عرصه انسانیت و جامعه انسانی دوگانگی نژادی و طبقاتی و... را ببیند، و در برابر این دوگانگی‌ها خاموش بنشیند. انسان محمد انسانی بود که دنیا و آخرت را مانند (امام محمد غزالی) در عرض - هم و هووی - هم نمی‌دید، تا یکی را به خاطر نیل به دیگری رها کند. بلکه بالعکس او آخرت را در طول دنیا می‌دید. چراکه محمد به او آموخته بود که «من لا معاش له لا معاد له - کسی که معاش و دنیا نداشته باشد، معاد و آخرت هم نخواهد داشت.»

انسان محمد بهشت و جهنم را دو سرزمین از قبل آماده شده برای شکنجه انسان‌ها نمی‌دانست. بلکه بالعکس آخرت را محصولی می‌داند که از مزرعه دنیا حاصل می‌شود. چراکه او از محمد آموخته بود که «الدنيا مزرعه الاخرت». انسان محمد معاد و قیامت را محصول پراکسیس همین دنیای انسان می‌داند.

هم در عرصه پراکسیس معرفتی، («وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا - کسی که در این دنیا کور باشد در آخرت هم کور خواهد بود و گمراه‌تر - آیه ۷۲ - سوره اسری.»)

و هم در عرصه پراکسیس عملی، («...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ... - قیامت روزی است که انسان اعمالی را که از دنیا با دو دستش فرستاده است، می‌بیند - آیه ۴۰ - سوره نباء.»)

و هم در عرصه پراکسیس فردی، «يَوْمَئِذٍ يُصْذَرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لَّيْرُوا أَعْمَالَهُمْ - فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ - وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ - قیامت روزی است که مردم بیرون می‌آیند تا اعمال خود را ببینند. پس هر که به اندازه ذره ائی در دنیا عمل خیر بکند، در آخرت آن را می‌بیند؛ و هر کس به اندازه ذره ائی در دنیا کار بد بکند، در آخرت آن را خواهد دید - آیات ۶ الی ۸ - سوره زلزله.»

«وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ... - هر کس در صحنه قیامت منفرد وارد می‌شود، آنچنانکه در آغاز خلقت منفرد تکامل یافته است - آیه ۹۴ - سوره انعام.»

هم در عرصه پراکسیس اجتماعی، «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ - این امتی که در گذشت، برای اوست آنچه که عمل کرده و کسب کرده است؛ و برای شما است آنچه کسب کرده‌اید؛ و هر امتی از آنچه که امت دیگر کرده است، در روز قیامت مورد سوال قرار نمی‌گیرد - آیه ۱۴۱ - سوره بقره.»

و هم حاصل پراکسیس تکاملی وجودی همین دنیا است، «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ... - قیامت روزی است که همین زمین به زمین دیگری مبدل می‌شود - آیه ۴۸ - سوره ابراهیم.» ■ ادامه دارد

و تنها انسان آن امانت را حمل کرد - آیه ۷۲ - سوره الاحزاب؛ و انسانی که تا ملاقات با خدا می‌تواند پیش برود و تکامل پیدا کند.

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ: ای انسان تو در راه پروردگارت تلاش می‌کنی، تا آنجائیکه بالاخره او را ملاقات خواهی کرد - آیه ۶ - سوره انشاق؛ و انسانی که در عالی‌ترین مرحله تکاملی خلقت آفریده شده است.

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ - ما انسان را در عالی‌ترین مرحله نظام خلقت خلق کردیم - آیه ۴ - سوره تین؛ و انسانی که بر تمامی پدیده‌های وجود برتر گردانیده شده است.

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا - ما بنی آدم و انسان را از همه مخلوقاتمان برتری دادیم و بر آب و خشکی مسلط کردیم و از طیبیات روزیشان دادیم - آیه ۷۰ - سوره اسری.»

و در راستای تعالی این انسان بود که پیامبران کوشیدند تا انسان و انسانیت را از ورطه شرک و بت پرستی، که توجیه کننده نظام جور و ذلت بر آن‌ها بود، نجات دهند؛ و آن‌ها را به سمت توحید، که تبیین کننده تعالی وجودی آن‌ها بود، هدایت نمایند؛ و بر پایه شناخت و معاد، انسان و انسانیت را از ظلمات به سمت نور هدایت کنند؛ و زنجیر هائی که نظام‌های قاسط و غاصب و غاسق بر پاهای آن‌ها بسته بودند، از بین ببرند؛ و دفائن اندیشه‌های آن‌ها را کشف نمایند.

«وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ... - پیامبر از ایشان بنهد زنجیرها و فشارهائی که بر ایشان می‌باشد - آیه ۱۷۵ - سوره اعراف.»

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيََاءَهُ لِيَسْتَأْذِنُواهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسَىٰ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِم بِالْبَلَاغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُرُوهُمْ الْآيَاتِ الْمَقْدَرَةَ - پس رسولان را در میانشان گمارد، و پیامبرانش را پیاپی فرستاد تا از آنان بخواهند حق و نعمتی که فراموششان شده، به یادشان آرند؛ و با رساندن حکم خدا، جای عذری برایشان نگذارد؛ و دفائن و گنجینه‌های خرد ایشان را بگشایند؛ و آیت‌ها را به آنان بنمایند - خطبه ۱ - نهج البلاغه.» و به این دلیل بود که نظام‌های غاصب و قاسط که بعد از محمد بر کرده مسلمانان سوار شدند، نخستین تلاششان آن بود که با جایگزین کردن انسان افلاطونی و انسان ارسطویی به جای انسان قرآن و محمد، نظام قاسط و غاسق حاکم بر آن‌ها را تبیین فلسفی نمایند (که این استحاله فلسفی از اواخر قرن دوم و به خصوص قرن سوم در نظام بنی عباسی و بالاخص در زمان مأمون عباسی تحقق پیدا کرد).

چراکه انسان ارسطویی بر عکس انسان محمد که یک انسان قائم بالقسط بود، یک انسان جبری بود که نظام دوگانه غاصبانه «برده و برده دار» را بر پایه جبر و دوگانگی وجود تبیین و تفسیر فلسفی می‌کرد؛ و برده و برده دار را بر پایه این نظام دوگانه «خلقت طبیعی» اعلام می‌نمود؛ و به آن مشروعیت آسمانی می‌بخشید. اما انسان محمد انسانی بود که آنچنانکه در هستی نظامی واحد و خدای واحد می‌دید، معتقد بود که باید در جامعه هم یک نظام اجتماعی واحد بین انسان‌ها حاکم گردد؛ و تا زمانی که در جامعه

